

یزدان

بررسی زبان کردی - دانشمندان زبانشناس
و کردشناسان - شعر و ادبیات کردی -
مشخصات شعر و چریکه کردی - مشخصات
چریکه خج و سیامند

زبان کردی طبق تحقیقات دانشمندان و زبانشناسان یکی از شاخه های
بزرگ و اصیل زبانهای هند و اروپایی بشمار میرود .

زبان کردی با لهجه های متعدد در هر منطقه و ولایتی میان ایلات مختلف دارای
واژه ها و اصطلاحات خاصی میباشد این زبان در سر تا سر کردستان ایران
و ترکیه و عراق - ازمنستان شوروی و سوریه و در قسمتهایی از (خراسان
مازندران گیلان تهران بغداد حلب بلوچستان افغانستان هندوستان
و مصر) میان کردان رایج است (۱) (فرهنگ کردی) - سبک شناس

اختلافات لهجه های کردی بیشتر سطحی اما اصول کلمات و اصطلاحات
در تمام لهجات بهم نزدیک و یکی است . بعضی از این لهجه ها مانند کرمانجی
لری - گورانی - زازایی مهم و اصلی است (۲) (شرفنامه ص ۲۳ کتاب

کرد استاد یاسمی ص ۱۳۶ استاد ^{و جیبی} هجرت که لایوژ سال اول نمره ۵ و ۶ ص ۲۷)

بعضی پائین تر از اینها (لهجه های اصلی) که مهمترین آنها عبارتند از

مکری - هکاری - سورانی - بختیساری - بادینانی - گیلی - لکی - هورامانی
 شیروانی - فیلی - لو لو - جزیری - ژه نگاری - هریری - جوانروئی - روندی
 چکوانی - روزیکی - سولیمانی - کلهری - براخویی - زنگنه بی - دو ملی و ...
 و لهجه ها و شاخه های فرعی بسیار زیادی وجود دارد .

بین لهجه های کردی لهجات کرمانجی (شمال غربی) و هورامانی (گورانی)
 در تاریخ تطور زبان کردی ادبی اهمیت خاصی یافته است (۳) (فرهنگ کردی)
 لهجه های عامیانه هر محل آینه وضع اجتماعی و اقتصادی و عمومی ساکنین
 آن مرز و بوم (دیار) است ، بقول : (پروفسور ژیروکوف) زبانشناس معروف
 احتمال کامل میرود که لهجه عوام محلی از حیث لغات و قواعد صرف و نحوی آثار
 وضع قدیمی را نگاه داشته باشد و آن آثار قدیمه در زبان ادبا و اشخاص روشنفکر
 از بین رفته باشد از این حیث بهیچوجه نباید در مذاقه لهجه عوام (در هیچ نقطه‌ای)
 تسامح ورزید :

زبانشناس و متخصص علم تاریخ باید همه زبانها و لهجه های مختلفه را
 مورد بررسی خود قرار بدهد چه زبانهای دارای ادبیات و چه لهجه های عوام .
 پیش از مطالعات علمی بهیچوجه نمیتوان گفت که تحقیقات فلان لهجه بیجا و بی
 فایده خواهد ماند بلکه بالعکس همیشه میتوان امید داشت که نتیجه مطالعه و
 تحقیقات یک پرتو نو بر اصول زندگی تاریخی بشر میافکند . تشخیص و حدود
 لهجه های فرعی کردی کار بسیار دشواری است . لهجه مکری در قلمرو غالب لهجه‌ها
 نقش زبان رسمی و لهجه بین الطوائفی را دارد و روی همین اصل است که غالب
 مستشرقین و محققین زبان شناس توجه مخصوصی بآن دارند (۱) :

این نکته شایان توجه است که بین عشایر کرد افراد هر طایفه ای علاقه عمیقی

(۱) : مورگان - اسکارمان - فاسوم - میجرسون - استاد امین زکی و کرمانج این
 نظر را تأیید می کنند

بخصوصیات ایل خود دارند نیامیختن با بیگانه حتی با سایر طوایف کرد و حس تقویت خصایل و سنن و از آن جمله حفظ لهجه کرمانجی (رمی - ابلی) از شئون و روشهای قابل احترام هر کرمانجی بشمار میرود و حال آنکه این امر در میان کردهای شهر نشین باین شدت نیست بنا بر این تغییرات لهجه شهریها سریعتر از تصور لهجه کوهستانی ها صورت میگیرد لهجه های همدانی - تویسرکانی - مالیری - بروجردی از این قبیل اند آهنگ لغات و اصطلاحات آنها از لحاظ شدت و کشش برخی اصوات (فونتیک خاص کلمات) تغییر میکنند و حتی احتمال میرود که بعدها بعضی کلمات هم فراموش شود .

در کردستان عراق با رونق گرفتن کردی جدید که هدف آن سپر و تکامل وحدت زبان کردی است : لهجات : شیروانی - آگری - کویی - هریری - باتاسی خوشنای - مزوری - هرکی - ژنگاری - برورای - تپله شانی - داسنی - دودائی دوسکی - جافی . . . داخل جریان شده و غالب لهجه ها، خاصه فرعی و شاخه های کوچک تر حل میشود و فونتیک آنها نیز تابع قاعده و آهنگ عمومی میشود . در بعضی نقاطی که قلمرو زبان فارسی است مثل همدان - تویسرکان - مالیر و بروجرد و غیره چنانکه اشاره شد این لهجات (کلمات و اصطلاحات) با مشخصاتشان رفته رفته فراموش میشود . سخن اینجاست که آیا این زبان و لهجه های آن که هنوز خوب مطالعه و شناخته نشده است فراموش و از بین رود ؟ البته نه . این کوشش خود پاسخی است . زبان کردی در قرون اخیر مورد توجه دانشمندان زبان شناس و کرد شناسان غربی و شرقی قرار گرفته است علماء متتبع خارجی و دسته ای از نویسندگان و محققین بزرگ کرد در عهد اخیر در توسعه دایره فرهنگ کردی و روشن کردن نکات و گوشه های تاریک این زبان و ادبیات آن زحمات جالب توجهی تحمل و آثار گرانبهائی بوجود آورده اند .

از جمله محققین و زبان شناسان که در زمینه و تدوین فرهنگ کردی قدم‌های مؤثری بر داشته اند محققین زیر را باید نام برد: گارزنی - یوستی - ژابا - سوسن هوتم - شیندلر - کوری - نیکتون - لرج - شود زکو - تیز - هوار - نوئل ایوانف - الیازف - خاچاتورف دو فرزن - ویلیام جکسن - لایارد - یوسف ضیاء - الدین خالری - پل بیدار - ابریم - ماکاز - لوکوک - کریستن سن - میچرسون پل مارگریت - اوژن او بن - باجر - مادام منانت فرانسوی - میسیون علمی مورگان فوسوم - اسکارمان - اوبلی - ژوکوسکی - باچوسکی - روزه اسکو - مینورسکی و غیره (۱)

از محققین کرد باید نام: استاد داماد (حزنی مکریانی) استاد محمد امین زکی - دکتر کامران - استاد توفیق وهبی - استاد پیره میرد سلیمانی - استاد گوران سجادی - کرمانج - گیو - مردوخ . . . را نام برد مع الوصف بعات عدم دسترسی و اطلاع کامل و معلومات کافی و سایر اشکالاتیکه برای محققین پیش آمده است تا حال موفق بتدوین يك فرهنگ جامع و کاملی در زبان کردی که حاوی جنبه علمی و زبان‌شناسی و شامل کلیه لغات لهجات کردی باشد نشده اند .

کردی یکی از زبانهای بسیار جالب توجه شیرین خوش آهنگ متناسب الاجزاء غنی عمیق و صریح است و دارای زیبایی خاصی میباشد. زبان‌نویست فلسفی و هنری و علمی و فصاحت وسیع و بلندی دارد (۲) بلاغت ادبیات کردی در حد خود بسیار گرانمایه و شاهکارهای ادبی این زبان از نظر هنری و علمی دارای امتیازات و ارزش فراوانیست .

آثار گرانبهای ادبیات کردی را بدو قسمت متمایز میتوان تقسیم کرد

۱ - آثار نظامی و نثری شعراء و نویسندگان بزرگ کرد که از چند قرن پیش آنرا بوجود آورده اند مانند آثار شعراء و نویسندگان زبان فارسی و غیره

(۱) فرهنگ کردی کرمانج - سبک شناسی استاد بهار (۲) Grammair kurde

عبارت از يك سلسله دواوین و آثار نثری است البته این زمینه از ادبیات که باید نام آنها را ادبیات جدید کردی گذاشت روز بروز وسعتش بیشتر میشود و امروزه در مراحل عالی هماهنگ زبانهای زنده سیر و رشد میکند از مهمترین و مشهورترین شعرا و نویسندگانیکه در این قلمرو آثار جاویدانی از خود بیادگار گذاشته اند باید:

پیرشار یار - ترموکی - بابا (۹۳۵ الی ۱۰۱۰ میلادی) جزیری (۱۴۰۷ - ۱۴۸۰ م) نالی (۱۷۹۷ - ۱۷۵۵ م) سالم (۱۸۰۰ - ۸۸۶) مولوی (۱۸۰۶ - ۱۸۸۲ م) گوردی (۱۸۰۹ - ۱۷۴۹ م) کویی (۱۸۱۵ - ۱۸۹۲ م) حریق (۱۸۵۱ - ۱۹۰۷ م) پیربابای مگری - پیره میرد (۱۸۶۷ - ۱۹۵۰) و معاصرین: پیرمیرد مگری - گوزان زیور - سلام - بی کس - بیسارانی - وفائی - هونر - هزار - هیمن - بیژن - کامران هیدی کرمانج و ... نام ببریم در تاریخ ادبیات کردی - علا الدین سجادی بیش از دوست شاعر را که دیوان دارند نام میبرد. (۱)

نگارنده « ادبیات کردی و شاهکارهای نظم و نثر معاصر کردی » (بزبان کردی) اشاره بتعداد بیش از ۷۰۰ شاعر که در حدود پانصد و سی نفرشان رنگ حماسی و ملی دارد کرده است ص ۱۲ Y. F. K

۴ - چریکه ها (بیتها) ی کردی یا آثار کلاسیک که این قسمت تشکیل قسمتی از ادبیات قدیم کردی (بعد از اسلام) را میدهد

(کرمانج) در رساله ادبیات کردی شاهکارهای نظم و نثر کردی (بزبان کردی) در باب چریکه های کردی : بعضی ها را در مقام (ایلیاد - وادیسه) (هومر) (هامات) (شکسپیر) و (شاهنامه) (فردوسی) قرار داده است

ادبیه و دانشمند بزرگ فرانسوی لوسی پول مار گریت L.P. Margrette و دکتر ا. ب در کتاب ذقیمت خود (بررسی در شعر و ادبیات کردی) ایشان هم تقریباً ادبیات کردی را با ادبیات عامیانه و آثار شعرا و ادبا تقسیم مینماید و بعد

از تحلیلی از آثار جاویدان : ترموکی و خانی و کوئی و غیره در باره فرهنگ و ادبیات عامیانه کردی اینگونه نظر میدهند

« ادبیات عامیانه کردی که از حیث قصص و داستان، آهنگ و نغمات موضوع و حکایات بسیار غنیست و مؤلفین و گویندگان آنها زن یا مرد، مجهول و ناشناس میباشند دارای انواع و فروع و متعدد میباشند. نویسندگان (بررسی در شعر ادبیات کردی) ادبیات عامیانه کردی را به (۱۱) قسم تقسیم کرده و هر قسم را از حیث زمینه و موضوع با ذکر مشخصات علیحده تعریف میکند. در اینجا آنها را بطور خلاصه ذکر میکنیم - آوازهای عشقی حماسی - سرودهای مذهبی - هنر نمائی و اسب سواری ترانه های دینی - تشییع جنازه تعزیه وداع - نغمه های هجران زن و شوهر - لائی لائی - که بیشتر از طرف زنان سروده میشود - تصنیفهای بهار و شکار و یا نیرو و زیبائیهای طبیعت و کوهستان و... نقل از (گزینک - شاهکارهای ادبیات... شکل نظم و سبک شعر در کردی : شعر در زبان کردی بسیار آزاد است بقول پل آ به P. Abbé مؤلف گرامر کردی - شعر کردی کاملاً طبیعی است هیچ چیز مصنوعی داخل آن نمیشود شعر کردی عموماً اندازه . پایه و روش برای تقلید کردن ندارد .

آنچه که مناسب و مقتضی و قابل ملاحظه است آهنگ و قافیه آنست... شاعر میتواند بر حسب موقع یا بر طبق میل قواعد جدیدی ابداع کند؛ قانون ثابتی برای شعر نیست، همانطوریکه شاعر کرد تنها مقید باینست که فکر خود را بیان کند و هدفش اینست که موفق شود این فکر را با نیرو و حرارت بمرحله اجرا برساند او در نظر دارد که اثری ایجاد کند، چیزی در مد نظر بیاورد و جمله مورد نظرش مربوط به آنست، قواعد شعر را از دست میدهد یا آنرا در موقع احتیاج استعمال میکند... بطور کلی میتوان گفت که هر شعری، هر آوازی، نظم و ترتیبی مخصوص بخود دارد. بهمین جهت است که در شعر کردی مشکل است در نظر گرفت

و یا مطابقه داد (مطالعه کرد) و یکی از اشعار این زبان را با قواعد شعری تطبیق نمود... (۱)

خصوصیات شعر کردی از نظر نویسندگان کتاب « بررسی شعر و ادبیات کردی » با این تعریف ساده خلاصه میشود: «... اساس صنعت شعر در زبان کردی تناسب و توازن اصوات است نه حروف هجاء و در قوافی اتحاد اصوات بطور مزدوج یا متوالی میباشد بعلاوه شعر فرد یا آزاد نیز خیلی در منظومات آنها (کردها) دیده میشود بعبارت دیگر کردها بتمام اشکال شعر آشنا هستند... »

اکنون به بینیم چریکه (بیت) چه نوع شعر است و دارای چه خصوصیات و وجه تمایزی از سایر انواع شعر کردی میباشد .

۴- چریکه (بیت) : بعضی از محققین مجموعه آنها را آثار گرانهای ادبیات کلاسیک کردی میدانند ؛ عبارتست از یک سلسله منظومات ، حماسه های قهرمانی ، درامهای مهیج عشقی و ملی ؛ که زیبایی ، نکته سنجی ، بزرگی موضوع ، نکات آموزنده ، دقت صراحت ملاحظت و شیرینی آنها از حد وصف خارج است و وجه تمایز آنها با آثار شعری کردی بقرار زیر است

۱ - در بیشتر « چریکهها » نظم و نثر با هم میآید چریکه دارای قطعات و قسمتهائی است که خواننده با صحبت های عادی آنرا نقل میکند ولی در قسمتهای شعری خواننده باید قطعاً با آهنگهای مخصوص آنرا بخواند . ۲ - قسمتهای منظوم آن بوزن عروضی نیست بلکه بطرز سیلابی یا هجائیست و یا صحیح تر است که بگوئیم تناسب اصوات است ، بدلیل آنکه در غالب موارد نیز تعداد سیلابهای مصرعی با مصرع دیگر مساوی نمیشد فقط وحدت قافیه است که صورت شعر بودن آنها را مینمایاند (آنها همیشه نه)

۳ - قسمتهای منظوم همه و همیشه با آهنگها غالباً بسیار غم انگیز و محزون موسیقی کردی از قبیل آخ آخ - لی لی - لولو - امان امان - حیران و لاوک و ... خوانده

میشود و چون در میان کردها خاصه کرمانج‌ها (ایلات)‌ها حتی عشق نیز بسا قهرمانی و شجاعت و رشادت توأم است.

چریکهای مزبور مهمترین غزلیات عاشقانه است که جوان کرد میتواند برای نرم کردن دل سنک معشوق خود بر وی فرو خواند و او را مست و شیدا و از خود بیخود کند، لحن آهنگهای لی لی و حیران و آمان آمان که قالب منحصر بفرد بیت های کردیست بقدری غم انگیز و مهیج است که حتی وقتی چوپانان آن دستگاہها یا آهنگها را میخوانند کوسفندان زبان بسته را از چرا باز میدارد» (م ق - گنجینه گرانهای ادبیات کردی)

۴ - بر خلاف اشعار شعرای گذشته و جدید کردسراینده چریکهای قدیم مشخص و معلوم نیست و تاریخ تألیف آنها بیشتر نامعلوم میباشد لیکن ظاهراً بیت (چریکه) کاک با پیری مه نگور و چریکه آر حمان پاشای بابان (۱۸۱۲ - ۱۷۸۸) را «علی برده شانی» سروده (۱)

۵ - سلاست و روانی و عدم آلودگی کمتر بزبانهای بیگانه از مشخصات برجسته چریکه‌های اصیل کردی است. چریکه‌های کردی عموماً از سینه و دل‌های پاک کردهای ساده و بی آرایش کوهستانهای باصفا و پر طراوت کردستان برخاسته است مثل چریکه: خج و سیامند - لاس و خزال - خوازی - دم دم - خزیم - کاکه میر - زنبیل فروش - برایموک - فرهاد و شیرین - مم وزین - نا سرو مامل - خیال - گوله زه رد - نادر شا - تر کانه - رشه‌راو - یای گول - سه یدوان - مم آلان - آگری - لایلا - رو رو - شینی جوانمیری - کر کمالی - یای نه ستی - کاک برایم ده شتی - گولان گولان - سوره گول - زه ردوشتی - پیریزن پایزه - کل و شیر - بارام و گولندام - روستهم و زوراو - نادر - کورد و گوران

(۱) : عطیه مغربیه اسکارمان بکردی و آلمانی چاپ برلین ص ۵۸ - ۳۸

جوامیر و دایکی (۱)

۶ - این چریکها که هیچوقت نوشته نشده اند تنها پیر مردان هنر پرور و شوریده حال و جوانان خوش ذوق و هوشمند (ایلات) کرمانج ها بخاطر دارند و نگهیدارند و سینه بسینه به اخلاف خود منتقل مینمایند از قرن ۱۷ بعد مستشرقین و محققین مانند: گرزنی Garzeni - ژابا - یوستی - میجرسون و اسکارمان بکردستان آمده و به تحقیقات و ضبط متون کردی پرداخته و بیتها (چریکها)ی هم جمع، آوری کرده و در خاتمه بچاپ رسانده اند با وجود این انتقال (طریق یاد گرفتن و حفظ) این ایات و داستانها منظوم هنوز هم سینه بسینه انجام میگردد.

۷ - بطور کلی شعر در زبان کردی بر پایه تناسب اصوات و روی همین اصل در زبان کردی اساساً شعر از موسیقی جدائی ندارد و دو جان در يك قالب میباشد این امر در چریکها اشعار شعرای کلاسیک و معاصر نیز مصداق دارد مثلاً اشعار ترموکی - خانی - مولوی - برده شانی - نالی - کوردی - وفایی - ویسه مصباح - گوران - کرمانج کاکه خره - زیره ك - به هار - و غیره همه با آهنگ سروده شده اند ملاحظه میشود شاعر کردی برای اشعارش آهنگ (که با آواز بخوانند) هم میسازد. و چریکه ها که نمونه اصیل اشعار کهنه تر کردی است این خاصیت را در خود بطور کاملتری نگاه داشته است.

(در این زمینه بخصوص بیشتر بحث خواهیم کرد). (۲)

۸ - اغلب آهنگ چریکه ها را با نی کمانچه، توزله و ساز مینوازند بدون ایات (اشعار خوانده نمیشود) و مردم تنها از آهنگ آنها هم لذت میبرند و خود این آهنگها جداگانه تأثیر عمیقی در انسان دارند مثلاً آهنگ: لاس و خزال فرهاد و شیرین - مم وزین - دم دم - گولان گولان - گولی و... که تنها

(۱) عطیه مظفریه اسکارمان - فرهنگ کردی کرمانج - میژوی ادبی کردی
علاالدین سجادی چاپ بغداد ص ۱۳۵ (۲) فرهنگ کردی - کرمانج .

بدون آواز خواندن نی زن و کمانچه زن آن را مینوازد .

۹ - نکته ای که فقط از راه گوش دادن به آواز و آهنگ چریکه ها می توان پی برد این است که در چریکهها آهنگ و لحن بیسان بعضی کلمات بشکل مخصوص شاید خیلی قدیمی تر از اصطلاح فعلی و معمولی محفوظ مانده است غالب کلمات را که در زبان فعلی مردم مکرری تغییر کرده صاف و تراشیده شده است (گورانی بیژر) کرد با تعصب و هنر نمائی ، تلفظ درست (کهنه) آنرا ادا میکنند و اگر کسی واژه های مذکور (که دارای شکل و تلفظ خاصی اند) را با تلفظ و اصطلاح فعلی ، در چریکه ها و آواز خواندن تلفظ کند ، مورد انتقاد و ایراد (گورانی بیژان = خوانندگان) ماهر واقع میشود زیرا خوانندگان هنرمند معتقدند باید در نگاهداری تلفظ درست (کهنه) این کلمات که حافظ نکات باریک و روح مطالب ؛ خاصه که یادگار نیاکان است دقت زیاد بشود .

چریکه خج و سیامند :

تاریخ حیات خج و سیامند معلوم نیست و این بی تاریخی بقول یکی از اساتید سعادت مخصوص اهل کوهستان است چریکه (بیت) خج و سیامند تصویر جاننداری از يك داستان واقعیست که از سرگذشت سوز نساك سیامند قهرمان و آرزوهای ساده اما جاندار و از عشق ، وفا داری و جانبازی خج فداکار الهام گرفته است .

این عاشق و معشوق که شهرتشان در کردستان کمتر از « مم وزین » و « فرهاد و شیرین » و « لاس و خزال » نیست از اهل دهکده سر سبز و خرم « کیله سیان » از مناطق ایلاتی اطراف مهاباد است ؛ میباشند .

با مطالعه عشق آتشین و پر سوز و گداز این دختر و پسر و توضیحات ساده دوراز تکلف (خج) و (سیامند) و آنچه را که ایندودلداده در قالب آوازهها و آهنگهای درد ناکی بیکدیگر گفته اند میتوان افکار روشن روحیات زنده ملی و هنر مردم کردستان را درك و استنباط کرده اینداستان عشقی و شور انگیز که در شکل

خود کم نظیر است خاصه از لحاظ اینکه با جالب ترین شیوه هنری تنظیم شده است؛ طرز تفکر پسر و دختر کرد را در قلمرو عشق و محبت هم مینمایاند و در حد خود یکی از بهترین آثار مین روحیات و مظاهر معنوی کردی میباشد.

و اما چطور شد بفکر یاد داشت و تنظیم و تدوین و انتشار آن افتادم: خود داستان است که فقط بذکر علاقه ای که به هنر و فرهنگ و عشقیکه به اینکارها دارم و برای من يك طبیعت ثانوی شده است اشارتی میکنم درباره چریکه (خج و سیامند) تا آنجائیکه اطلاع دارم هنوز کسی روی آن مطالعه نکرده و آنرا ضبط و چاپ نکرده است این خود یکی از انگیزه های من در اینکار است. بعلاوه در حدود سیزده سال پیش نسخه ای از (خج و سیامند) بدست آوردم و خیلی هم جالب بود متأسفانه از بین رفت یکی از برادران بزرگم (۱) در دفتر گورانی کردی، که تهیه کرده بود يك قطعه از (خج و سیامند) را هم یاد داشت کرده بود در مسافرتیکه چند سال پیش بمناطق جنگلی و و ییلاق کردم سه چهار نسخه از چریکه (خج و سیامند) را بدست آوردم از مقایسه آنها باختلاف متون خج و سیامند واقف شدم پس از بر خورد و مطالعه و مقایسه نسخ متفاوت بچند نکته پی بردم:

۱ - اصل داستان (موضوع) در نسخ مختلفه یکی است اختلاف بیشتر سطحی و لفظی میباشد یکی از دیگری با کمی تفاوت بهتر یا کاملتر و یا يك قطعه اش جالب تر است ولی در تمامی نسخ جملات زاید، بیربط، گاهی ناسامفهوم (بی معنی) و مکرر یافت میشود.

۲ - میتوان حدس زد نسخ متعدد و مختلف نشانه این باشد که دو یا چند گوینده با هم یا هر يك جداگانه این چریکه را سروده اند زیرا در بعضی نسخه ها اختلاف نظم و شعرها با هم بجدی است که با وجود یکی بودن جریان داستان حتی بین بعضی نکات مهم و قابل توجهشان هم اختلاف هست.

۳ - نسخ مختلف بزمانهای خیلی پیش باید تعلق داشته باشد حداقل از آن زمان تا حال در زبان کردی مگری (که چریکه خج و سیامند نمونه ای از آن است) تغییراتی وارد شده است چنانکه بعضی حروف زاید، واژه ها و اصطلاحاتی که در داستان آمده فعلاً در بیشتر نقاط متروک؛ تنها در بعضی ضرب المثل ها و چریکه های دیگر آنها بین کرمانج ها مانده و رایج است.

۴ - آهنگ چریکه را در هر جا که شنیدم تقریباً یکی بود مگر از شادروان «راوکوان» که آهنگ او اختلاف روشنی با سایرین داشت و او هم ادعا میکرد چریکه ای که او میداند اصیل است و هم آهنگش را بدرستی میداند بالآخره اختلاف در متون و الفصاحات داستان خیلی بیشتر از اختلاف در آهنگ (آهنگ آواز خوانی) موجود است.

همچنین در دو سه سال اخیر ضمن مسافرت و مطالعه با چند نفر دیگر «گورانی بیژ» بر خورده و چند نسخه دیگر را از زبان آنان بدست آورده ام و پس از بررسی و مقایسه با نسخه های پیشین توانستم چریکه خج و سیامند نیمه جان را که در معرض خطر مرگ و فراموشی قرار گرفته بود و فقط نکات و علاماتی و ایسات نا سالم و دست خورده ای؛ که استخوان بندی اثر موجود را تشکیل میدهد بر سر زبانها مانده و بدستم رسیده بود باینصورت تدوین و تقدیم کنم مخصوصاً تذکرات و تشویق؛ جناب آقای دکتر ماهیار نوابی استاد و ریاست محترم دانشکده و استاد ارجمند جناب آقای دکتر مرتضوی در حسن ختام اینکار کاملاً مؤثر بوده است ممکن است در جریان کار همچنین متن داستان نقص و اشتباهی وجود داشته باشد در هر حال، آنچه از دست من ساخته اینست و اگر کسی این کار را علمی تر دنبال کند و از نگارنده بیمایه آنها بهتر پایان برساند و با انتقادی بنظرش برسد با تذکر و راهنمایی خود مرا متوجه کند خوشوقت و سپاسگذار خواهیم شد

مشخصات چریکه خج و سیامند :

۱ - موضوع داستان « چریکه خج و سیامند » واقعی است و مزار عاشق و معشوق نا کام در « کیله سیبان » زیارتگاه دختران آزاده کرمانج و جوانان دلاور کرد است. خصوصیات قهرمانان چریکه، خصایل فوق العاده؛ لیکن محیر العقول نیست.

۲ - چریکه خج و سیامند بزبان کرمانجی (مگری منگوری) است که به (زبان زردشت) یا (آوستا) موسوم است. جامع شیرین و مقبولترین لهجات کردی است (میجرسون - فوسوم - مورگان - اسکارمان - استاد امین زکی - و کرمانج مردوخ و ... این نظر را تأیید میکنند ص ۲۹۲ KK)
و بر مبنای این امتیازات تقریباً محور زبان کردی ادبی است.

۳ - در (اشعار چریکه خج و سیامند) لغات و اصطلاحاتی یافت میشود که در صحبت عادی موارد استعمال خود را از دست داده مگر در بعضی اساطیر و چریکه ها یا ضرب المثلهای آنها بین کرمانجهای کوهستانی، بعلاوه از نام ادوات و اسلحه و نوع جنگها بر می آید که داستان خیلی کهنه و مربوط بزمانی میباشد که تیر و کمان و نیزه بازی متداول بوده است.

۴ - چریکه خج و سیامند آهنگ بسیار غم انگیزی دارد که به آهنگ (خج و سیامند) موسوم است بین دستگامها و آهنگهای کردی آهنگ این چریکه مشخص و موثر است و نی زن و نوازنده کرد با نی و ساز خود آن را می نوازند این آهنگ بدون خواننده، جداگانه و بی شعر، با نی و ساز نواخته می شود لیکن شعر چریکه ها بجز با آواز بهیچوجه معمول نیست در قسمتهای منظوم شعر از (موسیقی) جدائی ندارد.

۵ - در قسمتهای مختلفه چریکه (خج و سیامند) آهنگ و پرده های (موزیکلی) آواز تغییر میکند هم چنین از نقطه نظر شعری نیز انواع شعرهای هجائی، عروضی

با وزنهای متغیر و مصراعها کوتاه و بلند و قوافی مخصوصی وجود دارد .

۶ - چریکه (خج و سیامند) و طرز تفکر قهرمانان آن با اساطیر یونانی و رومی و سامی کمترین شباهتی ندارد و میسان داستانه‌ها و افسانه‌های هند و ایرانی ، نیز شکل و رنگ ممتازی دارد ، مثل اینکه طرز تفکر قهرمانان چریکه هم مثل درختان و حشی جنگل آن سامان ، در آغوش باز و پر مهر و محبت کوهسارهای بلند و با شکوه ، با آب و هوا و آفتاب کردستان عزیز پرورش یافته نه افکار تند و نافذ هاهونها (سامی) در آن رسوخ کرده است و نه فروغ آسمانی خاور به آن تابیده است و نه باندهای باختر و کرانه‌های مدیترانه بر آن وزیده است

امید است مطالعه علمی و دقیقتر «چریکه خج و سیامند» را از لحاظ شعرو ادبیات و ریشه‌شناسی لغات کردی و تطبیق و مقایسه لغاتی که در داستان آمده در زبان و لهجات مختلفه کردی و ریشه آنها را در زبانهای باستانی هند و اروپائی جستجو کرده و در آینده بتوانیم با زحمت و وسایل و روش پسندیده تری کار نا تمام خود را دنبال کنیم

اینک بذکر نام کسانی که چریکه‌ها را از آنها شنیده ام و یا دوستان نسخه‌هایی از زبان (قول - آواز) آنها تهیه کرده اند میپردازم :

۱ - خاله خوشی Xoshi یا Xushi (حسین صالحیان) مهابادی اولین نسخه از قول او تدوین شده است

۲ - کاکه خره (هباسه خره) Xora مشهور فعلا مقیم دهکده کامم منگور

۳ - شاد روان عبدالله برهانی ساکن برهان اطراف مهاباد (محال)

۴ - کاک پیروت یکجوان جنگلی اطراف سر دشت

۵ - شاد روان علی راوکوان یکنفر شوالیه کرد (اشنو)

۶ - جهانگیر جهانگیری گورانی بیژر مقیم مهاباد

۷ - پور زلیخا کدبانوی هفتاد ساله کرمانج مقیم مهاباد

۸ - یای همین کدبانوی هشتاد و پنج ساله کرمانج مقیم سر دشت

بعلاوه چندین مرتبه در جریان عروسیها شب نشینیهای زمستانی (که ره -

لاوژه) گردش با دوستان و مسافرت چریکه خج و میامند را با دقت و کنجکاوی

گوش کرده و با این مقدمات دست به اینکار یازیده ام و اما در جریان ترجمه

دو نکته مورد نظر بوده: اول ترجمه و رعایت معنی لفظی کلمات که استفاده زبانشناسی

داشته باشد، دیگر بیان مفهوم و اصطلاحات رایج؛ باید توجه کرد اغلب مقابل هر

لفظ زبان کردی لفظی منطبق بر معنای روشن و حقیقی آن در فارسی موجود نیست

ترجمه این قبیل اشعار نکات و اصطلاحات خاص... کردی خیلی با سختی انجام

میگیرد با توضیحاتیکه در حاشیه داده شده و فرهنگیکه در آخر ضمیمه آن

خواهد شد امید است تا حدود زیادی بدرک و فهم مطالب حکمک لازم بکند.

با عرض تشکر از دوستان هنرمند عزیزم آقایان محمد امین سراج اقدم و

هاشم نازوازاده بحث خود را فعلا خاتمه میدهم.

فروردین ۱۳۳۵ دانشجوی دانشکده ادبیات تبریز: عبیداله ایوبیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

- برای مطالعه و کسب معلومات و توضیحات بیشتری رجوع کنید بمنابع زیر :
- فارسی : ۱- گنجینه گرانبهای ادبیات کردی - محمد قاضی چاپ تهران ۱۳۲۵
- ۲- بررسی علمی زبان و ادبیات کردی نگارش جیمیز (یاد داشتها در نامه هفتگی کوهستان چاپ تهران) ۱۳۲۵/۶
- ۳- فرهنگ کردی (رساله) عیداله ایوبیان تبریز ۱۳۳۴
- کردی ۴- ده ستوری زمانی کوردی توفیق وهبی چاپ بغداد ۱۹۳۰
- ۵- میژوی کورد و کوردستان بقلم استاد امین زکی وزیر فرهنگ عراق چاپ بغداد ۱۹۳۱
- ۶- کوردستان - ادبیات کردی. دکتر کامران بزبانهای مختلفه چاپ پاریس
- ۷- بررسی شعر و ادبیات کردی نگارش مادام لوسی پل مار گریت و دکتر (ک. ب.) بزبان فرانسه (ترجمه، جیمیز) چاپ پاریس ۱۹۳۰
- ۸- تاریخ ادبیات کردی نگارش علاالدین سجادی چاپ بغداد ۱۹۵۲ (کردی)
- ۹- من روائع الادب الکردی نگارش محمد توفیق وردی چاپ بغداد ۱۹۵۶ (عربی)
- ۱۰- بررسی زبان کردی و ادبیات آن - کرمانج ۱۹۵۱
- ۱۱- زبان کوردی (زازا) جلالت عالی بدو خیار - شام ۱۹۲۶
- مجله های (گزینک - هاوار - گه لویژ - کوردستان - روژکرد - ده نگگی گیتی تازه - ژیان - راویژ - نیشتمان - خور نشین - زاگرس و ...)

کردی

1 - Shakarani Çirike u Perkey Hêjawêji Kurdî .
Kirmanc 2568

2 - Xwendina Kurdî . Dr . Kamiran . Sham . 1933

3 - Govarani Kurdî (Hawar - Gizîng . Gelawej)

فرانسه

4 - Grammaire Kurde Abbè Paul Paris 1926

5 - Mission Scientifique En Pers . P Linguistique v 5
Morgan . Paris 1905 - 6

6 - Le Problème de L, unification de la Langue
Kurde Par Rondot Paris 1936

7 - Les Dialectes D, Awroman et de Pâwa Par AGE
Meyer Benedictsen et Christensen

8 - Textes Kurdes Roger Lescot Paris 1940

9 - L, Ame des Kurdet A la Lumière de Leur Folklore
Thomas Bois . O . P . Beyrout 1946

آلمانی

10 - Kurdisch - Persische Forschungen عطفیه مظفریه - بزبان
کردی و آلمانی - اسکار مان چاپ برلن 1905

11 - Kurdische Grammatik Ferdinand Justi Petersburg
1880

انگلیسی

12 - A practical Kurdish Grammar by L . O . Fossum ,
ph . D . American . Missionary . 1919

Xaj u Syâmand

متن کردی « چریکه » خج و سیامند با ترجمه فارسی آن

راهنمایی برای درست خواندن متن کردی : الفبای زیر که با علامت گذاری از روی حروف لاتینی ترتیب داده شده با الفبای لاتینی مخصوص کردی اختلاف جزئی دارد و ما از لحاظ اینکه چون نشریه دانشکده ابن الفباء را برای ضبط این قبیل متون انتخاب کرده است ؛ هم چنین از لحاظ سهولت چاپ و کمبود حروف در مطبعه های تبریز قبول کرده ایم

a	علامت فتحه یا آ کوتاه	j	ج	t	ت
ā	(آ) بلند مثل (a) فرانسه	k	ك	u	و
b	ب	l	ل	î	و کشیده
c	چ	lh	ل بزرگ کردی	v	و (v) فرانسه
d	د	m	م	w	واو کردی
e	علامت کسره	n	ن	x	خ
ê	e کشیده یا یاء مجمول	o	او مثل (o) فرانسه	y	ی
ə	(i) ساکن مثل (cel) چل کردی	ö	eu فرانسه	z	ز
f	ف	p	پ	zh	ژ
g	گ	q	ق		
gh	غ	r	ر		
h	ه و ح	rh	ر بزرگ کردی		
i	ای	s	س		
î	ای کشیده	sh	ش		

cərikay(xaj) u (Syâmand)

1 « Xaj » kîzhekî kalhagat' câw balhak , kulhmay sur u sêpî , gardən-kêl , zhîkalha , xön Shîrən , dang - xosh , hatâ bəlhey dəl̄h - gər , jwən - cāk . kazyay Lul u cîn - cînî ba sar pəsht u shânîni d rəzhâwa' broy kawâna' kapoy jawâna dəmknlh u lêw qaytîna b rxababay wak sewî shaq pər u xəra mamkî tund u tnrî' le gön hanîrî Halhsho le sar sîngî le bən kərəsewa , dy'ry dadâ .

2 – « SYÂMAND » jəhelhekî jawân , tâza pegayəu ' kurta – balhî ; mûrash , zor âzâ u dastawaker bu la mə – ndālhewa , rhâ la bar kasî dānadanwānd , zār ba pekanîn blhām bagər u la saraxo ' jwān-bədöe ' dang – xosh , rāwk – arêkî tund u tolh u swār – cāk , wəryâ rolhay mayd'ni shar u harāya ; delhî kawtəbo sar (xaj) e pasmāme xoy .

3 – (xaj) eəl brây bu hamû dārâ u das - royəw . (Syâ mand) ish hazhər u na - d'ra . dîsîn (xaj) ish dəl̄hî ba (Syâm - and)e - wa bu . bāb u bərākānî (xaj) e (xajāne) dayānawîst kicyân (xaj) e bədan ba kurhî pyaweki ' gawra u mazna-māl̄h u new - badarawa . (xaj) xoshawîsty day u bāb u brâyānî bu ba hamû kasyân nadadâ .

4 – (xaj) u (syamand) la sâwāy u məndālhê – wa - rā pekawa gawra bun paywandekî sâwā u sadāy nîzîkî mənāl̄hî , yakdî – gîr – bunî xəzmāyateyān , bəbo hoy way : tâ cəkolh bun , bayakawa dacuna gap u gāthta u gārînî ' kew u talānān . tâ gawra - bun , Pegyən u « xoyān nāsî' bonî kurh . u kəce - teyāu kərd » u lek halhbrhān .

5 - (Syâmand) dagalh kúr̄h - galî dey daco kār u kör - avare ewārān dagarānawaydā capka gulhêkî bon - xosh u cal - angî la (Gazizān) la (Wanawshān) u gulhî -

چریکه (خج) و (سیامند)

۱ - « خج » دختری (بود ؟) بلند بالا ، زاغ چشم ، با گونه های سرخ و سپید ، باگردنی افراشته و مرمرین ، دوست داشتنی خون شیرین ، (۱) خوش آواز تا بغواهی دلچسب و زیبا ، گیسوان پرشکن و تابدارش بر پشت و بر شانه هایش ریخته ، ابروانش کمانی ؛ بینیش خوش ریخت ، دهانش ظریف و لبانش قیطانی است . غنغیش چون سبب تازه چیده پر و گرد است . پستانهای تند و تردش (۲) همچون انار « هه لشو » (۳) روی سینه سپیدش از زیر پیراهن نمایان است .

۲ - « سیامند » جوانی خوش هیكل ، تازه رسیده ، کوتاه قد و سیاه موی ، بسیار شجاع و کار آمد بود ؛ از کودکی درمقابل هیچکس سر تسلیم فرود نمیآورد . دهانی پر خنده داشت ولی متین ؛ و نیک آرام صحبت میکرد . بسیار عالی آواز میخواند . شکار چینی چالاک ، چابک سوار ، با هوش ، مرد میدان جنگ و ستیز ، عاشق « خج » دختر عمویش شده بود .

۳ - « خج » چهل برادر داشت همه ثروتمند و مقتدر . « سیامند » هم بود . چیز و تهیدست بود . با اینهمه « خج » هم دل درگرو عشق « سیامند » داشت . پدر و برادران « خج » میخواستند دخترشان « خج » را به پسر یکی از مردان بزرگ و صاحب خانواده بدهند ، زیرا « خج » عزیز مادر و پدر و برادرانش بود ، او را بهر کسی نمیدادند .

۴ - « خج » و « سیامند » از کوچکی و کودکی باهم بزرگ شده بودند . رابطه ساده کودکی ، نزدیکی و پیوند خانوادگیشان باعث شده بود که آنها در سراسر ایام کودکی همبازی باشند . باهم بگردش تپه ها و کپسار بروند تا بزرگ شدند و خود را شناختند و دختری و پسر را فهمیدند از هم جدا شدند .

۵ - « سیامند » با گروه پسران ده ، پی کار و زحمت کشاورزی میرفت . عصرها در برگشت دسته گلی خوشبو و قشنگ از « گزیزه » ها (۴) و بنفشه ها و گلپای

(۱) خون شیرین: در مفهوم نمکین فارسی است .

(۲) تند و ترد : سفت و شاداب

(۳) هه لشو : منطقه ایست در کردستان که انارش بغویی معروف است .

(۴) گزیزه : گلی است که پیام بهار می آورد = گلی نوروزی .

da - juân-jwân . î da cənî ka baraw dê dabowa ' zor jārān le
rêy kâne bar mālhan tushi (xaj) e dahāt u ba (xaj) ey dakūt:
< hā . . . hēdekān da - barokēt xā u dū sē - yakānīsh la jy-
âtî guāray da gôeckān ka->.

6 - (xaj) īsh dagalh ' polî kēcān ' nashmīlān ' āskolhān
daco < gēlāxa > u < mandok e > ' dasta dasta ' polî kurhān ' kēcān ' ba dāwēnī aw shew u dolhānawa wardabunawa . ku-
rhān ba lāyakī dolhēwa ' kīzhān ba lāyakī dīkawa ; dastīān
dakōrd ba < gorānī > u < lāwzha > u < bāllora > yān ba yakdī
halhdakut .

7 - la nēw kēcāndā (xaj) la hamwān dang -xoshtēr bu .
(syāmand) īsh la nēw kurhān da la tawāwyānī cātēr dakūt .
la (gorānī) u (bāllor) ān dā : zortēr ' yaktōryān ' dahan ga -
wēt .

8 - xoshawistī (xaj) u (syāmand) ī ' la hawsh u kolhānē ' la gālhtaw gapē-rhā . halh-bu sradāy-dāgīrsānd ' dagalh ta -
manī au du xuncay namāma sāwāyāna ' da bāwashī xorskāwī ' zanwēr u dēlh-gērī KELASIPĀN - da ' parwarda krā ' hastā ' gūr u hēzī gērt . āwrī dēlh-dārēy ' la kalēnī dēlhī (xaj) u (syāmand) ī dā , kōrdawa .

9 - (xaj) u (syāmand) candekī ' yaktōryān xosh-wīst ' la ātagī rēzay da zardī ' la dāwēnī kavī u nēwālhan ' la nēw b-
ardān ' mērg u zamand u shīnka u (gulhālhan) ' la bār sē -
barī dara (Ban) u (Shorha-bī) ; ba rozh u -

قشنگ قشنگ می چید. هنگامیکه بده در می آمد اغلب در راه چشمه پیش خانه های ده به « خج » بر میخورد باو میگفت: « ها ! بگیر چند تارا در « بروک » ت (۱) بگذار و دو سه تا را هم بجای گوشواره بگوشهایت آویزان کن .

۶ - « خج » هم با گروه دختران نرم و نازک (بدن) که باهو بچکان قشنگ کهسار میمانستند بچیدن « گیلاخه » (۲) و « مندوک » (۳) میرفت . دختران و پسران دسته دسته در دامنه این شیب و دره ها پخش میشدند ؛ پسران در یکسوی دره و دختران در سوی دیگر دره ، بخواندن « گورانی » (۴) و « لاوژه » (۵) میپرداختند و « باللوره » (۶) در توصیف همدیگر میخواندند .

۷ - میان دختران « خج » از همه خوش صدا تر بود و « سیامند » نیز در میان پسران از همه بهتر میخواند در خواندن « گورانی » و « باللوره » روی سخن « خج » و « سیامند » بیشتر بیکدیگر بود (در ضمن آوازه ها ، هر دو خطاب بیکدیگر نغمه خوانی میکردند) همدیگر را میستودند و با کنایه و اشاره راز دل بهم میگفتند (و سخن هر يك بر دل دیگری می نشست) .

۸ - جرقه محبت « خج » و « سیامند » از حیاط خانه و از کوی و برزن ضمن بازیچه و تفریح روشن شد و بالیدن آغازید و بالا گرفتن سال (پایای رشد و نمو - م . ق) این دو غنچه نو نهال در آغوش طبیعت زیبا و دلنشین دهکده « کیله سیان » پرورش و نیرو یافت و آتش عشق را در گوشه های دل « خج » و « سیامند » بر افروخت

۹ - « خج » و « سیامند » مدتها بهم عشق ورزیدند . دردمانه رشته کوههای سخت و بلند و در پای بهنها و (بهم ریزها) ، میان سنگلاخها ، در چمنها و سبزه زارها ، در آغوش بوته ها و کلمه های سرخ ، در زیر سایه درختان « بن » و بید مجنون ، روز و

(۱) زیر قسمت پیشین کمر (۲) گیاهی بهاری و خوراکی است .

(۳) گیاهی خوراکی و بهاری است (۴) گورانی به تمام آهنگها ، دستکها ، آوازه ها و تصنیفها اعم از حزن آور یا نشاط انگیز اطلاق میشود .

(۵) آواز دسته جمعی ، در مفهوم آوازه های « نوبتی » ، مثلا نوبت آواز خواندن هر کسی

در « کهره لاوژه » و نام آهنگ مخصوصی هست . (۶) دختر در یکسوی دره و پسر

در سوی دیگر دره از دور با آوازه ها (گورانی) و آهنگهای مخصوصی مناظره و مفازله

عشقی میکنند باین « گورانی » ها « باللوره » میگویند .

nîwa-rho ' ba shaw u nîwa shaw ' la bar tərîfay asterân u pər-shangî mângashw-ê dâ ' law jeyânay ba dîwyân dakərd da-cûna zhuân-î yak-təry ; garmî kur u kâzhe dabun ' râz . u nyâz u xoshî u boshîyân da kərd .

10 - dîyân ruanê , dəlîh-nəyay u kāmrawäyê sozî u bîr u barzhawandîân tanyâ la dawr u barî way xul dadâ : kangê pêk-dabrhen ; äwatyân ' awâ bu ' bəbnawa äw-sar .

11 - (xaj) la malhê-dâ sosa u hastî way kərdə-bu ka bâb u bərakânî pēyân zânîwa ka dagalh (syâmand) î kayn u baynyân haya ; nashyânawêt bîdan ba (syâmand) î .

(xaj) law dang u hangay (syâmand) î agâ kərd ' kûtî ; < bâb u bərakânəm ' nâmdan ba to : > cə-bkayən? . . .

12 - (syâmand) kûtî : < aga rhaga[həm dakawî câra a-way halhət gərm u darwarêkî darhoyn, xo wən dakayn d-ûaya xo ashkrâ dakaynaua u pîra Pîawêkî - rədên-səpî u cand mazən u Kayxudâyân danêrîna rhadâya . (xaj) dalhê : agar ato da xot rhadabînî , amən galêk haz dakam u dag-alhət dakawəm .

13 Ewâray bahârêya ' ewâray bahârî ; < Kêla-Sîpân > a sarî ewârêya ' dwây bârânay ; Kolka-zêrîna ba hawâyawa ' la lây rozh-halhât-êwa ' darhangênê u datrus-kênê . xor ba äsnânî pîrozay < kēlasîpân > awa baraw rozh-âwâ shor bot-awa tîzhkay zêrînay ba sar aw rēzay zard u dasht u talānə kask u rangînay (Kurdəstān) î dâ dārəzhtwa .

14 - pənî (wanawsha) u (xawë) ' (halhâlh) u (sœ-sœnê) (lāwlaw) u (Baybunê) ' lək u tək hâlhâwa . zawî u zâr u kâzh u kēw-sâr-yân wak baxî Parēzhê (Bahashtë) rā-zândotawa . kərâsekî gulhgulhî' kask u sur ' zard u rangînyân da-bar rēzay da cyâ u zardî (kēlasîpân) e kərdwa .

نیروز و شب و نیمه شب (صبح و ظهر و شبانگاه و نیمه شبان - م ق) زیر نورشاعهای پریده رنگ ستارگان و مهتاب بجاهاستیکه برای دیدار یکدیگر تعیین میکردند میرفتند و گرم راز و نیاز و معاشره میشدند.

۱۰ بدور نمائی سعادت و کامروائی آینده خود مینگریستند و فکر و ذکر ایشان تنها در اطراف این دور میزد؛ که کی بهم خواهند رسید و یگانه آرزوی قلبی ایشان این بود که زن و شوهر شوند.

۱۱ - در خانه «خج» احساس و ادراک این را کرده بود که پدر و برادرانش واقف بر از رابطه بین او و «سیامند» شده اند و نمیخواهند او را به «سیامند» بدهند «خج» «سیامند» را از این خبر و جریان آگاه کرد؛ و گفت پدر و برادرانم مرا بتو نمیدهند؛ چه باید کرد؟ چاره چیست؟

۱۲ - «سیامند» گفت: چاره اینست اگر تو حاضر به راهی من باشی ترا برابیم تا مدتی مخفی شویم، سپس آفتابی شویم و پیر مرد ریش سفید و چندان تن از بزرگان و کدخدایان محل را برای اصلاح (کار) و جلب رضایت بفرستیم.

۱۳ عصر بهار است، عصر بهار «کیله سپیان»، آغاز عصر است پس از باران، رنگین کمان، طرف مشرق آسمان نور می باشد و رنگ میفشاند. خورشید در آسمان نیلگون «کیله سپیان» بطرف مغرب میلغزد (سرا زیر میشود) برتوهای زرین خود را بر روی زنجیره کوهساران، پهنة دشت هاوتبه های سبز و رنگین «گردستان» فرو میریزد.

۱۴ - بوته های گسترده (۱) گلهای بنفشه و «خاو» (۲) و زنبق و «سوسن» و نیلوفر وحشی و «بیون» (۳) بهم پیچیده و یکدیگر را (گرم - تنگ) دربر گرفته، زمین و کشتزارها و کوه و صحرا را مثل بهشت برین آراسته است و پیراهنی کلداری، برنگ سبز و سرخ و زرد بر تن رشته کوههای «کیله سپیان» پوشانده اند.

(۱) بوته گسترده یا (جمع بوته های پهلوی هم) مقابل (پنج Pənj) کردی آورده

شده است.

(۲) خاو: گیاهی است

(۳) بیون: کلی است (غیر از بابونه) برنگ آبی و چهره ای

15 - Kəza u sozay shamälhî sar la êwârê la läy shêw u rûbârêwa ba hârhəzhn u syəna-shən dê ; galhâ u gəlhukî dâr u dəraxtân wa-lâr u lanja daxât u da-yân shənêtawa (zh-înêtawa) gûrhəzhnî bây pərc u kəlkî dasmälh u kolh-wânay kîzholhân , kâbân-î mazəna-mälhân ; wak âlhây pîrozay baxt-awar-ân , wa-lâr-a u lâr u ferka-fərk , daxâ u day shakênêtawa .

16 - Bonî xoshî , aw , hamû gəzh u gulhâna , ba dam bâwa ; gyâna-war u zhîn-da-bar-î mast dakâ . ba shöên , qâ-spa-qâspî (Kawî) malhäs , la dolb ê-dâ , ka dang dadâtawa ; s rî (Bâz) (Saqər) u « Halho-yân » bo awê nêwêîrê , shê-wâwa . shapol-î « sîray » (halho-yân) , « cərikay » (bâzân) muy pyâwî râst dakâtawa .

17 - Shwân ba kēwēwa , rēbwâr ba rēwa , baraw-mälh bunawa . . .

Hâ rozh âwâ bē u nabē : (syāmand) (xaj) ě halh dagrē u darhona sar cyäya - awē shawē (xaj)î dəl̄h-bar u (syāmand)î dəl-ēr la yak du bəstû u kalhkân âwâ dabən dagana , gər-wəkî saxt , la-wē' la Pasîú u hāshrgēkî dâ , la bar pərshîng u tərîfay mānga shawē ' rây dabwērən .

18 - Shaw dazringētawa (xaj) xawî dē sarî daKāta sar rhânî (syāmand)î u danwē , tā rhozh dabētawa (syāmand) nānwē , shawē ba bē xawî , rhozh dakātawa , har cāwadēra u āgāy la dasgîrānētî , nawak (nakâ) hay , la pər̄h-rhâ , âho-yak , gyānawarek' dāhbāyak' zyānēkî , ba sūra-gulhi (xsj)ê , bəgayēnē .

19 - (Syāmand) galék ba dəl̄h-nyâyə zor ba sar-xoshî dur-nəwēnî zhînî pāsha-rhozhēy , dagalh (xaj) ê lēk dadāwa , yān dakwta sar bîrî way' ka hātu la nakâw' tūshî bāb u bərākānî

۱۵ - نسیم بهجت خیز « شمال » عصری از جانب دره رودخانه با شور و آهنگ مخصوصی میوزد و برگهاوشکوفه ها و گلپای درختان را باهتزاز و رقص در آورده و طراوت حیات می بخشد . (نیروی) وزش باد زلف دختران و کدبانوان خانواده ها و نوک (گوشه) رو سری و شال گردن ایشان را همچون پرچم پیروزی (سپید بختان و) سه اادتمندان باهتزاز و صدا در می آورد .

۱۶ - عطر دلاویز و خوش بوی اینمه گل و ریحان که بدست باد افتاده است هر جاننداری را مست میکند . قهقهه کبک رمیده (= ملاس = رمیده از چنگ مرغان شکاری و پنهان شده) که در دره پیچیده و منعکس است باز و عقاب را که در پی چنین شکاری هستند گنج و سرگردان کرده است .

انعکاس امواج « سیره » (۱) عقاب و « چریکه » (۲) بازها در آغوش دره موی بر اندام مرد راست میکند

۱۷ - چوپانان که در کوهپایه ها هستند و پیاده و سوار (عابرین م - ق) که بر جاده ها روانند بسوی آبادی و خانه هایشان میروند . درست در دما دم غروب آفتاب (باری در آن هنگام که آفتاب هنوز غروب نکرده است) « سیامند » « خج » را میباید ؛ و با هم بیسالی کوه میروند . همان شب « خج » دلبر و « سیامند » دلیر از یکی دو معبر و گردنه سخت گذشته به پیچ خطرناکی میرسند در آنجا در پناه سنگی (پستو و پناهگاهی) در روشنائی ماهتاب شب را بسر میبرند .

۱۸ - باسی از شب میگذرد و سکوت و تاریکی کم کم بر همه جا مستولی شده « خج » سر بر ران « سیامند » میگذارد و خوابش میگیرد و تا صبح میخوابد اما « سیامند » بخواب نمی رود تا صبح بیدار میماند و شب زنده داری میکند و مراقب حال محبوبه اش هست ؛ تا مبادا ، ناگهان ، بلائی سر برسد و بسا جانور درنده ای آسیبی به « سرخ گلش » (۳) برساند

۱۹ - « سیامند » با امید و آرزوی بسیار بدور نمای زندگی آینده خویش با « خج » در خیال و اندیشه مینگریست و باین فکر بود که اگر بر حسب تصادف بیدر و برادران

(۱) سیره : صدای عقاب

(۲) چریکه : صدای باز در اینجا معنای « بیت » یا « منظومه » را میسراند

(۳) سرخ گل : در مفهوم محبوبه و مشوقه و بار و عزیز . آمده است

(xaj)ê bu , conyân dagalh bəbzwêtawa . rê-u-sôên-î (Kərm-
ânjatê) bəgrêta bar u rhədên-səpî-yakî bənêre ; law zard u
mâhî u rawazay' kas nîya .

20 - Cə. b-kâ ?! bê qəsa u sara-dâ' barangâryân -bê ? dəs
bədâ ?! con dabê ?! nâbê !... rhozh bowa , gəzîng' la sîrânî dâ'
wəlhât rhûnâk bu (xaj) la xawê hastâ . (syâmand) zor shak-
at bu' kutî : (xaj)ê aw jâr' amən' sar-xaw-êkî dəshkênəm .
shawî rābərdú' hîc nanüstûm . jâ' aw jâr halh-dastîn'darhoyn .

21 - (Xaj)' rhânî dānā u (syâmand) sarî wê (uê)-kərd .
(xaj) dastî' ba kâkolhî (syâmand)î dâ-dahênâ u la zher lê -
wânawa' ba wərda nâr-nâro-kân' ba (syâmand)î halh dakût'
tâ xauî (syâmand)î , shîrən bêt .

22 - La nakâw, cəl u yak(1)kalhî kēwî' la dūr u nîzîkyân
paydî bu kalh-çkî gəckay lîrh u lâwāzyân' da nêw dîbu'
kalhagâty (zory) la hamu ; kalhakânî dîkî' dakərd' daco'
baraway hamwân' səmkolhî dakərd' ; bar calay shaqonî la
yakêkîyân halh-dadâ .

23 - (Xaj) cəw-hawçzhî xorəskâw' dîm n u sayrî sharhî
kalha kēwyânî . zor pê-xosh bu . sukekî' panjay (syâmand)î
kushî ; kutî (ba xoy' kut) : haste (syâmand)' sayrî k lha kē-
wyân bəbînê . (syâmand) rhâparhî' kutî' cəya ?! ka rhuânî'
sayrî kalhakēwyânî kərd : « gumānî wâ bərd' ka (xaj) tər-
sawa u pashîwana ; law kārāy kərdüyatî »

24 - « Ba hoy' nîshândāni sharhi kalha-kēwiyân ; uist -
uyati' rābəgayêne' ka ato (syâmand) waki aw kalha bārika
gəckat' le-hatwa' da bîrāambar' cəl' kalhi gawra dâ' ka ma-
basti la bərākāni be . »

25 - (syâmand) kutî' bo-cit' rhâparhândəm ? tâza cəw
əm garəm kərd-bu' .

(1) haskt kalh-ish hâtwa .

«خج»، بر بغورد چگونه با ایشان مواجه شود؛ آیا راه و رسم (کرمانجی) را در پیش گیرد و ریش سفیدی برای جلب رضایت و صلح بفرستد؟ ولی در این کوه و کمر کسی پیدا نمیشود که بفرستد.

۲۰ - پس چه کند؟ آیا بیسروصدا با ایشان دست بگریبان شود (حداکثر کند) و یا تسلیم گردد؟! ولی آخر چگونه تسلیم شود و چطور چنین چیزی ممکن است.

صبح شد، طلایه های آفتاب (سر بر آورد) و روی قله کوه افتاد؛ جهان را روشن کرد. «خج» از خواب بیدار شد، «سیامند» خیلی خسته و کوفته بود گفت:

«خج»، شب گذشته هیچ نخوابیده ام. کمی میخوابم سپس بر میخیزیم و خواهیم رفت.

۲۱ - «خج» ران خود را گذاشته (بالش کرد) و «سیامند» سر بر روی آن

نهاد. «خج» دست خود را آهسته بر موهای سر «سیامند» میکشید (زلفهایش را نوازش میکرد) زیر لب زمزمه کنان ترانه های عاشقانه ای در مدح و برای «سیامند» میخواند تا خوابش را شیرین کند.

۲۲ - ناگاه چهل و یک گاو کوهی (که ل) (۱) ازدور پیدا شدند و تانزدیکی

ایشان آمدند. میان ایشان گاوی بود ریز و لاغر که بر همه آنها پیشی میگرفت و بهمه زور میگفت، سم بر زمین میکوبید و هر بار شاخی بیکی از آنها میزد.

۲۳ - «خج» از آن چشم انداز طبیعی، و منظره و تماشای نبرد گاوان کوهی

بسیار خوشش می آمد آهسته پنجه دست «سیامند» را فشرد (و در دل گفت) که اونیز از خواب بر خیزد و جنگ گاوان کوهی را تماشا کند. «سیامند» از خواب پرید و گفت: چه خبر است؟ و چون نگاه کرد و نبرد گاوان کوهی را دید گمان برد، که «خج» از کاری که کرده، ترسیده و پشیمان شده است.

۲۴ - با نشان دادن، جنگ گاوان کوهی میخواست بفهماند که تو (سیامند)

بسنوشت این گاو کوهی لاغر دچار شده ای که با چهل گاو کوهی قوی پنجه در افتاده است و منظورش از چهل گاو نر، برادران خویش است.

۲۵ - «سیامند» گفت: چرا مرا از خواب براندی؟ تازه چشمم گرم شده بود

(۱) که ل: گاو کوهی (نر) است، در بعضی نسخه ها بجای (۱) هشت گاو کوهی آمده است.

har la bar way bu ?! pêt-wâ-ya , cəl brät haya ' datwänən
zorîm lê-bkan ' away bəzāna ! wak aw kalha-gəckay ! ' dag-
alh hamu brakāntəm ' pê-da-krêt .

26 - Agar brwāshəm pēnākay awa az cūm u aw kalha
gəcka zordāray dakūzhəm u sarî wî bo to dēnmawa . pāshān
agar kalākəm xəst u sarî wîm bo henāyawa dagarēmawa sar
bərākānət ; dam-bînî ' pēm dawastən ' yān nā .

27 - Har cy (xaj) hāwār u dādî kərd : (syāmand) ! wā-
nīya ' wara ' maro ! bâ bərboyən ' sarî xomān halh-gərîn ,
dəlham boy nā-cē ' marho . (syāmand) pərhî-dā < tîr u ka-
wānî > (Garumārî)⁽¹⁾ ' roîy .

28 - Tîrêkî hāwîtê ; hangāwtî' wa-sar-yakî gêrhâ u xəs-
tî' rāy kərd u kewta sarî' bîkuzhêtawa (sarî bebrhê) u bo (xaj) ey
bhê-nêtawa ' da-sar-bêrhînê-dâ ' kalhî-gəcka ka ' dast u palî
lêk dadâ , sarî wâ rāwashānd ' wa pēy (syāmand) î kawət . (sy-
āmand) halh-xəlîska ' halh-dêra u kawta sar porhî da-dārān u
dāra (Ban) ê ; palî da tîzh-tîzhî ' lək u popî dāra (Ban) êy ;
da lashî halheaqîn jâ (xaj) ka aw kərəsātay wā wa-bar-cāw
kawət ba sarî xoy dâ-da dâ u daykâta shîn u rho-rho⁽²⁾

29 - Buhāra-buhāra' la hamû kas shādîya ' la dəlhi (xaj) ê
nabê ; sar-shînê ' məl-baköenê ' bābān-wêrānê ' hic kas na-
māwê .

(1) «shîng»î garumārîsh hâtwa .

(2) hatâ êra « gorānî-bêzh » harwâ ba qəsa daygêrbetawa ' tâ ku ' (xaj) ba (syāmand) î
halh-dalhê ' « gorānî bêzh » dangî lê-halh-dênê u ba hawây tàyəbatî daylhê .

فقط میخواستی (همین مطلب را بنم بفسانی) ؟ تو خیال میکنی که چهل برادرت میتوانند بمن زور بگویند ؟ تو این را بدان که من مانند این گاوریز لاغر میتوانم از عهده همه ایشان بر آیم .

۲۶ - و اگر سخن مرا باور نداری اینک میروم و آن گاو لاغر زورگور را میکشم و سرش را برای تو می آورم . تو بدان که اگر من توانستم آن گاو را بخاک اندازم و سرش را برای تو بیاورم بعد ، بطرف برادرانت بر میگردم ، خواهید دید که از عهده من بر خواهند آمد یا نه .

۲۷ - « خج » هر چه خواهش و فریاد و فغان کرد و گفت : « سیامند » بخدا چنین نیست ، بیاتاسر خود گیریم و نراه خود برویم ، مرو که دلم فتوی نمیدهد « سیامند » نشنید و دست بکمان « گه رومار » (۱) برد و بسوی هدف پیش رفت .

۲۸ - « سیامند » تیری (سوی) گاو کوهی انداخت و به هدف زد و گاو را در هم غلطاند و بر زمین افکند . سپس دوان دوان بر بالای سر او رفت تا سرش را از تن جدا کند و برای « خج » بیاورد . گاو لاغر (از شدت زخم و دردی که داشت چون مار بخود می پیچید) و دست و پایزد ، سرش را چنان تکان سختی داد که بیای « سیامند » خورد ، « سیامند » لیز خورد و پرت شد و روی شاخها و تیفه های درختان « بن » (که زیر پرتگاه بودند) افتاد و ماند . سر شاخه های نوک تیز و خارهای درخت « بن » در تنش فرو رفت « خج » وقتی این مصیبت را بچشم خود دید با دو دست بفرق خود کوبید و بنای شیون و زاری گذاشت و ناله کنان میگفت : (۲)

۲۹ - بهار است ، بهار است ؛ برای همه شادی (جشن و شادمانی) است ، مگر ، برای « خج » سوگوار سیاهپوش دودمان بر باد رفته ، که دیگر کسی (در این دنیا) برای او نمانده است .

(۱) که رومار : یعنی گلوی مار واسم تیرو کمان مخصوص (سیامند) و ممکن است علت وجه تسمیه آن این باشد که آنرا بشکل دهان اژدها و مار ساخته اند .

(۲) نا اینجا آوازه خوان « چریکه » (خج و سیامند) را با بیان عادی نقل میکنند تا که خج ، سیامند را با شعر (منظوم = گورانی) مدح میکنند و « گورانی بیژ » صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوصی آن را میخواهند .

amən zaynî xom , dadäwa ' la rêzay da zardî ' cəl kalhî-kêvî' da hâtəna xwârê ' ba məhalî da cēsht-hangâvê . səm-kolh-yän dakərdawa ' la gulhî (Halhâlî)ê , (Baybûn)ê , (Söesən)ê . baw sarî da səmolhkân halhyân da-psândawa ' rag u pûkî ' pənjî da-«xâw»ê .

30 – Amən panjay (syâmand)îm da-kûshî ' damkut ' bâb u brâ-galî mən ' galêkyän köerawarî dâwatê ' hastê sayrî kalha-kevyân bəbînê ' xam u tâlhâyê ' la dəlhi xoy darbâwê .

31 – Amən panjay tom dakushî ' ba hangî da panja kuzhânê ' namdazânî ' ba qəsay mənî ' bâbân-wêrânê ' ra-dəlhet da-nishe kine, dagalh awe gumâne . Hây ! kalh-kalh-at' dakawêtawa la hanâwê .

32 – Amən panjay tom (syâmand) da kushî' nî ba hangî da rasha-râwê .

harâm dakərdîyay ' gyânakam ' dastî mənət dâwên bə' das mada Tîr u kawânî (Garûmârî) ; lêra ' law hîngâwaydâ ' gosht nêcîrəm la to nâwê' cəm dazânî' kalhkalhat' ra-dəlhi-î dakawê dagalh nakâwê .

33 – Hay xûa ' kalhî-gecka ' bərka-sar nakay ' kûrta taman bî' bəkawê rêzay da pîta brhâwê . səmolhî dakərd' la shînkay da gyâ «Xâw»ê .

34 – (Syâmand) dastî dadâ ' pəna u palapîtkay da Tîr- u kawânî ; harâm le da kərdawa pyâwî cä ba mayhâwe . shə-rînga la (shîngî-Garumâr)î dabât la xalhgay capî kalhî gəckay dadâwa . tîzhkî Tîrî' la kalakay rəsti ' sari halh dadâwa . kalhi-gəckay ' da gârdalhi toze ' war-da-dâwa .

من ، بزشته کوهها نگاه دوخته بودم ، موقع « چشمتنگاو » (۱) بود که چهل و یک گاو کوهی (مازکوه) بزیر میآمدند . و (در میان) گلپهای لاله و « بیون » و سوسن کوهی سم (بر زمین) میکوبیدند و بانوک سم خود ، رگه و ریشه بوته های گیاه کوهی (خاو) را میکندند .

۳۰ - من دست « سیامند » را میفشردم و با خود میگفتم چون پدر و برادران من بسیار اذیت و آزار باو رسانده اند بهتر آنکه از خواب بر خیزد و ضحنه جنگ گلگون کوهی را (که خیلی دیدنی است) تماشا کند و فهم و اندوه تلخیهای (روزگار) را از دل براند .

۳۱ - آری، من دست ترا میفشردم (آنهم به آهنگی که در میان عاشقان مرثوم) است لیکن نمیدانستم که بحرف (و عمل ساده و بیغرض) من خانمان بر باد رفته ، کینه و گمان بد ، بدلت می نشیند و تردید و اضطراب بجانت راه می یابد .

۳۲ - من پنجه دست ترا ، نه برای آن میفشردم که بر خیزی و به آن شکار سیاه (۲) (بد فرجام) ببردازی . من بر تو بانگ میزدم ، که ای جلن من ، دستم بدامنت دست به تیر و کمان ۳۳ رو مار (که آن را بشکل دهان مار ساخته اند) مبر ، چه ، در این هنگامه گوشت نخجیر از تو نمیخواهم . من چه میدانستم که تردید و تشویش (یأس و حرمان) بدلت راه می یابد .

۳۳ - ای گاو لاغر نحیف ، خدا کند که جوانمردگ شوی . خدا کند که عمرت کوتاه باشد و در شمار آنان در آئی که خداوند رحمت و عنایت خود را از ایشان دریغ داشته است ای گاو لاغر که (در میان) گلپها و علقهای کوهی (خاو) سم بر زمین میکوبیدی .

۳۴ - « سیامند » دست بچله کمان می برد ، و من فریاد میزدم ، که ای امان ! مردانگی کن و تیر مینداز .

نصیر از تیر و کمان « سیامند » بر میخواست و تیر پهلوی چپ گاو لاغر میخورد ناوک تیر (نوک ییکان) از پهلوی راستش سر بیرون می آورد . و گاو لاغر را در میان توده انبوهی از گرد و غبار بخاک میغلطاند .

(۱) چشمتنگاو : موقعی که آفتاب بلند شده بین صبح و ظهر است .

(۲) شکار سیاه : ترجمه لفظی (ره شه داو) و عبارت است از شکار در مواقعی که زمین

سیاه و بی طرف است و در مفهوم شکار بد فرجام که عاقبت بد دارد آمده است .

35 - Dabarî dābu , kerdêkî tîzhî dasək māsî ' xāsa ra -
ngî raclhay Mukəryānî , la garnî kalhî-gəckay danāwa' .

hayxuâ ' kalha pîsa ' kurta taman bî' bərkasar nakay ' kalhî
gəcka dast u palānî lēk-dadâ ' sarî rādatlhakēnē' mālha mən
kāwəl bē' la Kāka (syāmand)î da dāwa .

(Syāmand)î halh-da-xəlîskānd la pəla-pəl u rēzay da
< Sypān > ēy halhdadāsht u la parhay da bardānî bardadāwa .

36 - Hay köenəm la bar ' (syāmand) a ' zəgət dakwət
wa Cəl⁽¹⁾ palān ' palî dadāra : < Ban > ē ' < Habanū > u < Sə -
llok > ē u < Bənāw > ē .

Hazār xozgam ' ba na-xosh u dardadārî ' î' da dî kā ' la
bən saryāna ' jāmolka jāmolkay ' da shîrna bafrāwê .

37 - Da kû : la bot namênəm ato qumān da dayawa la
shapolî da xöenāwê .

Hazār xozgam ' ba na-xosh u darda-dêrî məroy da dî
kā ' aga ba jumlay sālhwā dakawnawa la nōen-ê .

Bas nyê hoz u kasî xoyān la bən sarîné . cāzānānyān ba
dərāwê la sar u xwārê ' bo dēnē .

Malhhamyān dāwēnwa sar zārî da brîné .

Dakû : la bot namênəm ato qumān dadayawa la nêw shapoli
surî da gasha xöenê .

38 - Manāla (syāmand) a manāla gyānî gyānî manāla .

Kārî xndēya ba kas n bitawa batala .

39 - (Syāmand) ba sar ləkî dārēwa shorh-botawa hamû
gyānî da xöenedā shatəlħ u shalhālha la cəl zārî bərinî lashî
xöen fîckay dakâ wak jogay xöenî lê dat.ketawa .

(1) La hēndik cərikān-dā 44 u la yak dū-yakānēshdā 4 hātwa . (K'X-A.R)

۳۵ - « سیامند » کارد برانی که دسته آن از صدف بود بکمر داشت ، صدفی خوش رنگ ، صدفی اصیل از صدفهای اعلای « مکریان » ، و کارد را با گردن گاو لاغر آشنا میکرد . خدایا ، گاو لاعر اکبیر و پلید ، عمرش کوتاه باد و جوانمرگ شود که دست و پا میزند و سرمیچنباند ؛ آه ... ! خانه من ویران باد که به کاک (۱) « سیامند » فربه میزند و او را از فراز و پله پله های زنجیره کوههای « سپیان » پرت میکند و از روی صخره سنگهای (بلند) بزیر میاندازد .

۳۶ - آه ای « سیامند » ، سیاهپوش ب ماتم بنشینم (زیرا که تو روی انبوه درختان افتادی) و شکمت بنوک چهل شاخه میخورد (۲) بنوک شاخه های تیز « بن » آبنوس و « سلوک » و « بناو » و این شاخه ها ، همه کارگر میافتد و بجگرت می نشیند از خدا میخواستم که مریض من هم مثل سایرین میبود ، (خوشا بسعدت آن مریضان بستری) که جامهای مالا مال شربت شیرین بر از برف بر بالینشان نهاده شده است .

۳۷ - دریفا ، دریفا ، خدا مرا بخاطر تو مرگ بدهد ، (فدای تو شوم) ، که در امواج خون خود غوطه میخوری !

خوشا (۴) بسعدت آن بیماران بستری که سراسر سال در بستر راحت غنوده اند ؛ کاش بیمار من هم « سیامند » چون بیمارهای دیگران میبود . آیا چه سعادت بی بالا تر از این که اقوام و خویشان ایشان ، بر بالینشان هستند . و با پول ، طیبیان را از هر طرف برای مداوای ایشان حاضر میکنند . آه حسرتا . قربانت کردم ، خدا مرا بخاطر تو مرگ بدهد که تو در امواج سرخ رنگ خون غوطه میخوری !

۳۸ - منال ، (ناله مکن) ای « سیامند » ای جان جانم (جان شیرینم) . منال ؛ کار خداست و هیچکس نمیتواند آنرا باطل کند !

۳۹ - « سیامند » از (نوک) شاخه های درختان آویخته : و تنش (پاره پاره) و زخمی است و از دهانه هرچهل زخمش خون فواره میزند و مانند جوی آب فرو میچکد

(۱) کاک: پیشوا، بزرگ، آقا، برادر ارشد، گرامی وصمیمانه ترین لفظ خطاب کردی بین مردان

(۲) در بعضی چریکه ها چهل و چهار و در برخی چهارآمده است .

(۳) خوشا : بیهی « هه زار خوز گه م » کردی که ترجمه لفظی آن (هزار بار میخواستم) و برایم خوش آیند تر میبود . بکار برده شده .

dîsân baw jûrash da bîr u xamî (xaj)ê dâya .

baw danga narm u xosh u dêlh-nêshînakay têy-halh-dakât ' warhâmî (xaj)ê dadâtawa u dalhê :⁽¹⁾

40 - (Xaj)ê tu xudâkay ba câwî balhakawa magrî u fêrmêskân halh-ma-warêna tâ azî kolha-wârîsh na-nâlh-əm .

Cêl palî dadâra «Ban»ê la gypâlm bunawa ba zâlhəm . (Xaj)ê shangê ' sûr u sêpî, tâqa astêray âsmânê' sûr-a-gûlh-əm ' bandî dêlhem' hînday la bar bêrînî xom shakatəm' dû hîndash ba geryânî to ' bê pâl h u shalhâlhəm .

41 - Hay xwâ! (xaj)ê ' bâb u bêrât xudâ-gîr bən aw sâlh ' hawet sâlha ' dâ-xwaz ba garnêkî kêl u bazhnêkî tel u aw hanyay dêlh-angêwî waku mân-gî zalhâlhəm .

yakamîn nayândahêst bəbêwa ba xoshawîstəm .

dûn yalî hêr ba hâw-sêr u hawâlhəm .

Sêyamî ba kînewarî u aw-bar-aw-barî u dûbarakî ' xəzm u kasânəm wêrân-na-mâlhəm .

Wêstâsh palî da-dâr-a « Ban »ê ' «Habanus»ê «Sêlhok»ê u «Bênâw»ê kârîgar bûnawa la jargəm' way la hanâwəm bunawa ba zâlhəm

42 - (Xaj) dalhê : (syâmand)a pas-mâm-e ' gyânî gyânakam ' la-bxom sar-garâne garâlhe ' dêlhmâwê hazhârê .

Sabâratî ba to ' jêhêlhî KƏRMÂNĴ-î shora-swârê .

Sarî xom halh-da-gêrt ; Cêl brâm ' babəm ' ba jê da-hêst' la hawârê .

Hay xwâ! aw brâyânâm bêlhəm cyân le bê? dagalh away dagalh azî r njaroyân ' da henâya kêre .

(1) Bandî (39) parkaya, halhbast nya ' «goranî-bêzh» har wâ ba qêsa daygerhetawa .

و با اینهمه در خیال و اندوه « خج » است و با آهنگی نرم و دلنشینی، شروع بخواندن ترانه های حزن انگیزی که حکایت از سوز دل میکند، کرده و در جواب « خج » میگوید (۱):

۴۰ - ای « خج » ، ترا بخدا ، با این چشمان زاغی و زیبایی گریه مکن و

اشک فرو مریز تا من زخمی هم نتالم . چهل شاخه نوک تیز درختان « بن » همچون

نشتر در تنم فرو رفته است . ای « خج » طنناز سرخ و سفیدم ، ای یگانه ستاره آسمان

ای دلبر محبوبم ، ای پیوند دل و جانم . من آنقدر که از درد زخمهای تن خود شکسته

و نالانم دو چندان از دیدن چشمان اشکبار تو زار و افسرده ام .

۱ - ای « خج » ، الهی پدر و برادرانت بغضب خدا گرفتار شوند ، من امسال

هفت سال است خواهان (و واله و شیدای) آن گردن دراز چون مرمر سفید و آن قامت

رعنا و آن چهره دل انگیز چون ماه منیر تو شده ام ؛ اول آنکه ایشان نیکداشتند که

تو محبوب و معشوق من باشی ؛ دوم آنکه (نخواستند تو جفت و) همسر من شوی ؛ سوم

اینکه بر اثر دشمنی و رقابت اقوام و خویشانم خانه خراب و پریشانم . اکنون نیز

شاخه های نوک تیز درختان « سلوک » و « بن » و آبنوس و « بناو » همچون نشتر

بجگرم فرو رفته و در تنم کارگر افتاده است .

۴۲ - « خج » میگوید : ای « سیامند » ، ای پسر عموی، دل و جانم، اینک،

منم آن سرگشته و دل شکسته و امانده بریشان احوال ، که بخاطر تو، ای جوان کرمانجی (۲)

چابک سوار ؛ راه خود را پیش میگیرم و پدر و چهل برادرم را در خیمه گاه (بیلاقی)

بجا میگذارم .

خدایا ، چه بگویم ، که تو چه (بلائی) بر سر برادرانم بیاوری ؟ برادرانی که

با من رنج بر باد رفته آنچه نباید کردند .

(۱) بند (۳۹) نثر ، شعر نیست ، خواننده به آهنگ سخن گفتن ادا میکند .

(۲) کرمانج : اسم بزرگترین رزم (ایل) کرد و در معنی : جنگی ، شجاع ، عسیره ، رعیت

آمده و غالباً (کرد) را کرمانج هم میگویند .

43 - Hay la bar awê da nâ-pîroza duzhwârê .

Danâ awandayân bîr u zhîr na-bu têbêgan , az atom xosh dawê ; (xaj)ê bâbân-wê-rânêt , bədane u lê-garên bəbêwa sur-sarî , d-₁-zamandân u lêrawârê .

44 - Manâla' manâla' (syâmand)a manâla , dəl-h-shəkâwê manâlha .

Ta rhozhî hastânawê ba gyânî (syâmand)î (xaj)ê sar-garân garhâlha .

45 - (Syâmand) , dalhê : (xaj)ê tu xwâ kay , ba rhuy surawa u gypâlhi da zhîkalha u calangawa , mağa rho-rhoya .

Zhân u êshî gulûy da-bêrînem ba jêy xoy , dâxî hara gərânem dūrî la bâlhay toya .

Dâx u dardî da-gərânem baxcolhkay âwât-mân da-bînem galê-galê shamzâw u bozhoya .

Âwrêkəm barbotawa , da jarg u dəlhi , la ha-nâwem halh-daste ; bo-cêruk u bo-soya .

46 - (Xaj) , dallê : Hay (syâmand)a gyân , sabârat ba to , sarî xom halh-da-gært pəshtəm la SYPäNE wardagêrhâ .

Cəm da-zânî : mâlhi to wêrân dadû bâbânî (xaj)êy wa-qûrêy dagêrhâ .

Dâ-xwâ cə bad kârêkî caw-pîs , cawî pê-halh-hênâyən' pêmân halh-kâlha u tēmân (dagîrâ) da-hangêrhâ .

Amən cuzânem kalhi gæcka paydâ dabê la wêrhâ .

Pê kolhê dakâ la pənji awân .

۴۳ - ای وای ، آه از این (حادثه) شوم و نا گوار ؛ مگر ایشان (پدر و برادرانم) آنقدر فهم و شعور نداشتند که بفهمند من ترا دوست میدارم .
آنقدر نمی فهمیدند که « خج » خانمان بر باد رفته را بتو بدهند و بگذارند تا کدخدا و صاحب مراتع و جنگلها شوی .

۴۴ - منال (ناله مکن) ای « سیامند » منال ، ای دل شکسته ، منال ؛
بجان تو « سیامند » (عزیزم) ، که « خج » تا روز رستاخیز سر گشته و پریشان خواهد بود .

۴۵ - « سیامند » میگوید : « خج » ، ترا بخدا با این چهره باک (و چون گل سرخ) و این قامت شوخ و رعنائیت فغان و زاری مکن ؛
درد و سوزش زخمهای تنم بجای خود ، حسرت و اندوه گران من ؛ دوری قد و بالای تو است .

درد و غم بزرگ من این است که باغچه آمال و آرزوهای خودمان را باایمال ، پریشان و بزمردده می بینم .
آتش بجگر و قلبم افتاده است که از درونم بوی سوختگی بلند میشود .
ای « خج » عزیزم گریه مکن و منال که این مصیبت درد ناک نه بدست من .
چاره پذیر است و نه بدست تو .

۴۶ - « خج » میگوید : آه ای « سیامند » عزیزم (جان من) ، من بخاطر تو ، راه بیابان در پیش گرفتم که کوههای « سیان » را پشت سر میگذاشتم .
من چه میدانستم که خانه تو ویران خواهد شد و « خج » خاک بر سر و خانواده اش بسوگواری خواهند نشست .

خدا میداند که کدام بد سرشت (بدکار) شور چشم ، دیده بروی ما گشود و ما را چشم زخم زد و شوری چشمش در ما کارگر افتاد .
من چه میدانستم که گاو کوهی لاغر از دور پیدا میشود ؛ سم خواهد کوبید بر آن بوته

gulhānāy juānī bon xoshī kāska zanwērā .

47 - Shērīnga (taqa) la Shīngē Garūmārī da hāt kalhī-
-gəckay wa sar yak da gērḥā.

Kwā : awam ba bīr dā-dahāt ka (syāmand) aw lawa
āzā u rāzāya la pla-play da SYPāN-ē halh-dadērā .

Dak : köer bām u namdībāy (syāmaud) a awḥālāna la
wērḥā .

(Syāmand) a gyān ' amən-tamām bu ' harhoynawa zār
Galhī-da Galyān' dāwēnī da kavī u nōwālḥān ' hangāwī bar
fērāvīnē ka sūr dacənawa gulha shəllērā .

48 - (Syāmand) gāz dakā : wāy : la mən (xaj) ē ' wāy :
la mən ... : to xwā (xaj) ē ' baw sar u rūy sūrāwa ' basa '
maka-hay' rho-rho u gəryānē .

Mīhr u cambərī xoshawīstīt la dəlḥmā tā ku mərānē .

Āwrēkī bar dāwmāwa la hanāwī ; na ba gurḥəzhnī
shībāy nīwa-shawē da-kuzhētāwa ' na ba pərīzhka-pərīzhkī da
bārānē .

Bo cərūkəkəm la tanī halh-dastē ' la göen hawrī rash
dagrētāwa kalēnī āsmānē .

49 - Sīng spīlkay' narm u nolhē' sura gūlha' zhīkalhakam
(xaj) ē jwānē .

Tāqa gulha bon-xoshakay Zarzāy da-Mukəryān-ē .

Dardī mən dardī dū darda zor gərāna '

Ba xwā lēm wa rast garha; bandī kutwāna < har dardadār
ba dardī dardadārī dazānē . >

(Xaj) ē ... gyānē ... (1)

U gāz dakā: Hay amān hay am n ... la bot na-māwəm ...

(1) Pəshwēkī dā-zwātāwa

کلهای قشنگ و خوش بوی آن چمنزاران سر سبز و خرم .
 ۴۷ - غزاغز و نفیر از تیر و کمان برمیخاست و گاو لاغر را بخساک و خون
 در میفلطاند ؛

(کجا مسکن بود) این فکر ، بخاطرم خطور کند که « سیامند » این جوان
 دلاور و ماهر از پله پرتگاههای کوه « سپیان » بدره در غلظت .

ایکاش دو چشم کور میشد و « سیامند » را در آنجا بانحال نمیدیدم
 ای « سیامند » جان و دلم ، آخر من ، امید داشتم که با هم بداخل دره « گلی
 گلیان » و بدامنه بهمن ، کوههای بهمن خیز برویم ، آنهم در آن هنگام که موقع ظهر
 (صرف نهار) نرسیده و کلهای « شلیره » (۱) سرخی میزنند .

۴۸ - « سیامند » بانگ بر می آورد و میگوید : ای « خج » وای بر من !
 ترا بخدا « خج » بس کن و بسا آن چهره چون گل سرخ (پاک و رخسانت) گریه و
 زاری مکن .

من حلقه عشق ترا تا روز مرگ بگردن دارم (و مهر و پیوند تو در دل من
 تا هشتم هست) . آتشی (از مهر تو) در دل (و درون) خود افروخته دارم که نه با
 هنگامه باد نیمه شبان خاموش میشود و نه با ریزش (پی در پی) باران .
 بوی سوزی از تنم بر میخیزد که همچون پاره های ابر سیاه گوشه های آسمان
 را میپوشاند .

۴۹ - ای « خج » سینه سفید و نرم و نازک من ، ای گل سرخ دلبر من « خج »
 خوشگل و زیبا ؛ ای یگانه گل خوشبوی زر زای (۲) مگریانی (۳) من :
 درد من ، (درد) دو درد است و آن هم بسیار سخت و (جانفرساست) ؛ بخدا سو کند
 این مثلی که گفته اند مصداق حال من است : « تنها دردمندان میتوانند بدرد دردمندان بی ببرند » .
 ای « خج » جان و دل من (۴) ...

باز فریاد میزند : ای امان ، ای امان ، منم جان پراه تو دارم ام و

(۱) گوله شلیره : لاله کوهی م . ق
 (۲) زه رذا : در مفهوم کوهزاده و انسان کوهی است، اسم یکی از عشایر کرد و هم‌نمای
 زائیده طلا همچنین زائیده دریا را هم میدهد .
 (۳) موگریان : کردستان مگری ، شامل بخشی از کردستان آذربایجان و سقز ، بانه ،
 میانسواد ، شاهیندر ، سر دشت و ... مرکز آن نهباد مگری (ساو جیلغ) است .
 (۴) غمی تازه میکند

(Xaj)ê jwânê shorha-kâbânê ... of ... of ...

50 - Awa rozhəm lê rāwastāwa ba məhalî dacēshtânê .

Râspêrî xudēm hātunawa sarî ba hangî da gyân kêshânê .

Âx ... äx ... amən cə-bkam : nam-māwa Mawdāy das

kərdnaway' jangay da-xo rānānê :

âx dastəm nâgêrêtaw Shîngî Garumârî cərgay xanjarî
Dabbânê .

La bot ' bəgərmawa ' sar u xwârî wəlhâtî (Kərmānj)atê
u əhash dāngî da kona Maydān-ê .

Harā kam natawî u gūrdêrəm kwānê .

51 - Ba swârî la pərtāwê-dâ qîlawqāj dākayn u bəha-
ngewînwawa ' la dûra-u-dûrân nîshânê .

Yāxo swârî mâyənê muhandak-ê ' haspî she u hagêlān
bînwawa ' halhkayna sar < Tarāt > bərin u < Dār-jəlîte > ,
< Taqlha-u-rəmbāzê > u barbarakānê .

Yā bar bîna < Zorawānê > .

52 - Awjâ ka hātunawa sayrê . Pyâw u zhənî da durh-
-nāsî zozānê ;

Lāw u jəhêlhî da swârê ; nêr u mē' jwân-cāk u xurtî
sharê ; zāro u mənālh tawāwî nîshtwānî harîm u wəlhātān ;
dayāndît awān' sarkawtən u darcunî yaka qāramanî da xākî
< Mùkəryān > ê ...

Cə xaməm la sar dəlhi ' nadabu ; bəjga la dardî durî '
la bunê ' yāxo la namānê (marg u zhîyanê); bəjga la xamî
xoshawîstakam sura-gulh-akam bandî-dəlhi-ākam yāy (xaj)ānê .

53 - Wəstāsh tu xwā rāspêr bē la zār-Galhê ' la sar rēy
bəriānəm bənēzha ba sarəm dādê sēbarî zardî dagalh gəroy
pāk u barîzî da-sypānê ' (nā-da-kēla sypān) ê .

«خج» فشنگ، ای کدبانوی شایسته درینا، درینا؛
 ۵۰ - هنگام بین صبح و ظهر است آفتاب بلند شده و بالای سرم ایستاده است .
 فرستادگان خدا بالای سرم آمده اند تا جانم را بگیرند حسرتا ... حسرتا ... !
 چکنم؟ اکنون که دیگر برای من مجال (وموقع) کارزار و خودنمایی نمانده است
 آه ! دیگر دستم بچله (قبضه) تیرو کمان و دسته خنجر آبدار بند نمیشود .
 تا به بینی چگونه بالا و پائین (سرتاسر) مناطق ایل نشین کرمانجی (کردستان)
 و ششدانگ کهنه میدان را بخاطر تو قرق کنم .

و فریاد بر آورم که ای دشمنان و حریفان من کجائید (هل من مبارز)؟
 ۵۱ - تا در حین تاخت با اسب، « قیقاج » رفته و هدفها و نشانه های دور دست
 را بزخم .

و یا خود سوار مادیانهای خوب و نجیب و اسب کب-ر (و حکیل) ها شویم و
 شروع کنیم به ترات (۱) و دارجلیت (۲) و تقله و رمبازی (۳) و مبارزه کنیم (مسابقه
 بدهیم و هزاران هنر نمایی کنیم و امتحان سوار کاری بدهیم) . یا بکشتی و زور آزمائی
 بپردازیم .

۵۲ - در آن هنگام که مردان و زنان گوهر شناس (نکته سنج) کوه نشین
 بتماشای می آمدند ؛

جوانان رشید و چابک سوار ، از پسر و دختر جوانان خوش هیكل و زیبا، همه
 دلیر و جنگاور از بزرگ و کوچک همه مردم (همه ساکنین و مقیم ولایات) بچشم
 خود پیروزی و کامیابی یگانه قهرمان سر زمین (هکریان) را میدید (حیف که میمیرم
 و تازه نمیتوانند . به بینند) . (اگر چنین میشد) من دیگر هیچ غمی بدل نمیداشتم بجز
 دوری تو، پر، ای بود و نبودم نمیبود .

غمی بجز غم محبوبه ام غم سرخ گلم یعنی « خج » عزیزم ، که بیوند دل و جان
 من است نمیداشتم .

۵۳ - اکنون نیز ترا بخدا سوگند میدهم که وصیت مرا بکار بند یعنی مرا در
 دهنه (دره) گهل ، سر راه کدبانوان شیر دوش بخاک بسیار و (دفن کن) ، تا سایه
 کوهستانها و پرتگاههای عزیز و مقدس «صیان» بر مزارم بیفتد .

- (۱) ته رات : نوعی مشق اسب دوانی ، تاخت مستقیم بمقصد .
 (۲) دارجلیت : نوعی مشق و پیکار سوار کاری ، که چابک سوار با تیرهای مخصوصی که
 از چوبهای محکم ساخته میشود؛ هنر نمائی و نبرد میکند .
 (۳) تقله و رمبازی : نوعی مشق و هنر نمائی در اسب سواری، تاخت دوار، مارپیچی، دایره ای

hawtay card jârân ' hamu rhozhê ' bayân u êwârân ' ba bonay marh doshînê ' rêt da wê dakawê ' yâ xo - ba byânûy marh xöê dânê .

54 - Gûlha «Gazîza» u «parêz»am la dawrî shîn dabên ' dêna darê la tanîshtəm pənji laylânê .

Dasta xushkân ' kîzholhî shəl u məl câw-rhash ' gard-ən-kêl ' shamâm la baxalhê . âskolha jêhelhakânî ' tarz u rəwêlh ' la sarəm halh-da-wastən lêt da-pərsən : «gorhî (syâ-mand) î kêhaya?»... Wara pēyakəm la sarîni dânê .

Tu xwâ agar garhêkəm la dawrî halh-naparhən ' hîc mærdənem la hîr nîya' bêzha : « Gorhî (syâmand) a nalh-w-êrânakay mən awatânê ».

55 - (syâmand) pâsh kutnî aw cərikāna ba palkî dârânawa ' dastêkî har la sar göêy xanjarêya u ba dastêkî dîka pənay « shîngî » ba sîngêwa gærtəwa .

Reza reza day-nâlhând ' wərdawərda' məng u mât dabê , la lâ-yakîshawa brâkânî (xaj)ê ' ka la shöênyân da-garhân ' dûra u dūr' ba dangîyânawa-cha nâsîbûyānnawa ; hâtbûn dayān bîn-nawa ka lēyân nîzîk dabnawa da-bînən (syâmand) halh-dê-râwa ba palkî dârêwa bo u (xaj)êsh ba bəstwêkî saxtawa ' ba bâskî cyâyawa ' la sar bîrdêkî ' rûbarûy (syâmand) î gîr-sâwatawa u shîn u gâborhyêtî u ba (syâmand) î halh dalhê ; dâd u rho-rhoyatî .

(Xaj) la kən bərakāuî ' la məndâlhêwa-rhâ ' ba-rû-tanək u sharmêwən bu ' dagalh wash bərakânî paydâ bûn u (xaj) daynâsînawa ; la pê-halhku'nê' ba (syâmand) î nâbərhetawa dərêzhay pēdadâ u (gâz dakâ):(1)

(1) Beshî (55) parkaya «Gorani-bêzh» har wâ ba qəsa daygêrhetawa . Ayubîân .

هر هفته چند بار صبح و عصر، بعنوان دوشیدن گوسفندان و یا بیهانه نمک دادن بر سر خاک من (گورمن) راحت خواهد افتاد.

۵۴ - گلپای « گه زیزه » و « په ریزه »^(۱) بر دور و بر گورم سبز خواهد شد و یاسمن های کوهی در کنارم خواهند روئید.

دسته دسته دختران رعنا و سیاه چشم کردن چون مرمر و پستان چون دستپو؛ دختران جوانی که غزالان رمیده وحشی هستند بر سر خدا که من (دور گورم) خواهند ایستاد و از تو خواهند پرسید که قبر « سیامند » کدام است.

یا و یک پایت را بر سر خاک، (بالای سرم) بگذار
ترا بخدا سوگند میدهم که همه یکدور بنور مزار من برقصید؛ (باور کنید که من در آن هنگام) بیاد مرگ خود نخواهم افتاد.

(آنگاه تو بهمه) بگو قبر « سیامند » خانه خراب من این است؛
۵۵ - « سیامند » پس از خواندن این ترانه ها در حالیکه بشاخه های درختان کوهی آویزان بود، دستی به قبضه خنجر خود داشت و بدست دیگر چله که انش را بسینه مجروحش میفشرد.

آهسته آهسته مینالید و رفته رفته خاموش و بیحال میشد. از آن طرف برادران « خج » که در تعقیب آن دو بودند از دور صدای ایشان را شناخته و در پی صدا آمدند.
و هر دو را پیدا کردند و چون با ایشان نزدیک شدند، دیدند که « سیامند » از کوه پرت شده و بشاخه های نوک تیز درختان آویخته است. « خج » نیز در برتگاه سختی در کمر کوه بر تخته سنگی رو بروی « سیامند » نشسته و شیون و زاری میکند و به آهنگی حزین با ترانه های شور انگیز فضایل « سیامند » را بر شمرده و در عشق او ترانه میخواند و از فراقش ناله و زاری میکند (ایخدا یا بدادم برس)، وای « سیامند » رفت، رفت ...

« خج » از کودکی در نزد برادرانش خجل و کمرو بار آمده بود و با این وصف گر چه برادرانش سر رسیدند و او ایشان را شناخت دست از آهنگها و ترانه خواندن در مدح « سیامند » و زاری بخاطر او برداشت و بفریاد ادامه داد. (۴)

(۱) به ریزه: کلی که در مزارع فراوان است، نشانه برکت، گل بهشتی، گل پر ریزه هم میگویند

(۲) بند ۵۵ نشر است و نظم نیست و آواز خوان به آهنگ سخن گفتن ادا میکند.

56 - la bxom ; xolh-wa-sarê ' köên la barê ' bâbân-w-êrânê ' magîn ba sarî xom dâdam ba dəl̄h-mandî .

La bxom bəriwa dakam nêw galî Zurarî ' Sorân u Lur u Rawandî .

Paymân bê ba paymânî da məroyân ' pasmamê (syâ-mand) a qâramânê ; ka (xaj) ' la rhaclhay Kərmânj-atê bê ' dâykî nay dorhândəbê ' pash to sar-wa-kas nahênêtawa bən bandê .

Hay dâd cəlon nakam dakam ba xwâ gəlayê xom la das (kən) xudê .

Bâ mâlha-bâbəm ba bê (xaj) u (syâmand)î bəcnawa k-ôestânakay da Sâmrând-ê .

57 - (Xaj) < pəshwêki da-xwâtawa u disân > gâz dakâ :

Hâwâra' rhorhoya ! hâwâra' rhorhoya ! la mənî âwârê .
(Syâmand) a yâ xwâ köer bəm dânishəm ba kəzî u hazhârî .

La bxom bəriwa dakam nêw hozî Kərmânj-atê ' Zurârî .

Jâ pash to cəm lê dē bējga la rangî hajârî ?

Nahâtîya danâ buk u zâwâ-y wâ cära-rhash nabwo la sar-tâ ba pēy Kurdawârî .

58 - (Xaj) < pəshwki da-xwâtawa disân > gâz dakâ :

(Syâmand) a sarî Sypân-ê ' la mən ba dâra u har ba dâra səlhoka .

Dâ xwâ kê cāwî pê-halh-ê-nāwîn dayhangāwtîn nay-d-awîst xosh bəbîn aw zâwâ u buka .

59 - (Syâmand) a sarî Sypân-ê ba dâra u har ba dâra pər la dâra .

La mən dyâra awâ swâr u pîyâda dên ba hazhmâra .

(Syâmand) a gyân cə yaka cə sata cə hazâra .

۵۶ - «خج» بانگ بر می آورد: وای بر من خاک بر سر سیاهیوش خانمان
بر باد رفته که بادل شکسته (و جام محزون) چاره ای جز بر سر زدن خود ندارم .
(من زندگی میان) ایلات « زورار » و « سوران » و « لور » و « رونهی »
را بر خود حرام میکنم (و سر بکوه و بیابان میگذارم) .

من ، ای «سیامند» ، ای پسر عوی قهرمانم ، عهد و پیمان مردانه با تو می بندم
که اگر از دودمان اصیل « کرمانج » باشم ، و اگر مادرم مرا از نطفه حرام بوجود
نیآورده باشد ، پس از تو سر بکنند محبت و همسری هیچکس نیندازم .
ای داد ! ای امان ! من چگونه شکوه و شکایت نکنم ، بخدا گله میکنم و گله
از خدای خود میکنم .

بگذار تا خانه پدرم ، بی «خج» و بی «سیامند» بکوهستانهای «سامرند» (۱)
بروند (و باز کردند) .

۵۷ - «خج» نفسی تازه میکند و باز فریاد بر می آورد:
فریاد و فغان ، فریاد و فغان من آواره بلند است ،
آه ای «سیامند» خدا کند کور شوم و بدلت و خواری در گوشه ای بنشینم
من زندگی در میان ایلات «کرمانج» و «زورار» را بر خود حرام میکنم ،
آخر پس از تو بر من چه خواهد گذشت ؟ آیا جز ذلت و بد بختی بر نوشتی خواهم
داشت ؟

(این) از بخت بد ماست و گرنه در سراسر خاک گردستان عروس و دامادی
بسیه بختی ما نبوده اند .

۵۸ - «خج» باز نفسی تازه میکند و بانگ میزند (و فریاد بر میدارد) که :
ای «سیامند» ، بالای کوههای «سیپان» (را می بینم و در نظر من سراسر پوشیده)
و بر از درختان «سلوک» است .
خدا میداند که چه کسی ، چشم شور بپا گشوده و بپا چشم (زخم) زد و نخواست
که من و تو (این) عروس و داماد بخوشی زندگی کنیم .

۵۹ - آه ، ای «سیامند» سر کوه «سیپان» خیلی پر دار و درخت است .
من عده زیادی سواره و پیاده می بینم که بسوی ما می آیند .
ای «سیامند» جان و (دلم) ، این گروه چه یک باشد و چه صد و چه هزار
(۱) در نسخه های کاکه غره و کاکه جهانگیر و آقای صالح ابوبیان «سهند» آمده است . ع ابوبیان

Hîcî nahâtwa dardî (xaj) u (syâmand)î pêkawa bøkâ
câra :

Jâ mənîsh ba tanê ; bøkawmawa dastî awhâna cə : nahaz
u nâ-ba-kâra :

60 - Awa brâm hâtwa yaka ' sar-tâ pêy kîna u caka .

Brâm ' hâtwən dûna . xanjaryan dasuna .

La bo gərtənî mən hâtuna .

Brâm ' hatun sêna . hamû shəmsîr pêna .

Bo gyânî mən ' dēna .

Brâm hâtun ' cwārən . tawâw ' lêm dâxdârən .

La gərtənî mən ' hārən .

Brâm ' hâtun pênjən . gəshtî ' lêm dəl-rhanj-ən .

Damkan ' anjən anjən .

Brâm shashyân swārən . zor tûrha u ba damārən wak
bahâruy ' dam hārən .

Brâm hâtun ba hawta . Rəmbîyân ' la dâr « Kawta » .

Cəbkam baxtâ ma kawta . Kâr hamu ba halhkawta .

Hazlda brâm dēna . Dagalh Hozî Dēna .

Tîr u Kawân pêna . Kârəm marg u Xöēna .

61 - jâ ba xwâ : awânay dên' cə homîr u Gəzîrən .
cə kumêl u rəspêrən .

Cə mē-galən ' cə nêrən lêm xoshən yâ zəöêrən .

Nätwânən (syâmand)a gyân ' tâ pəshwêkəm , mâbê la
tom bəbwêrən .

62 - Köestânî u xəzm u kasânî la (xaj)ê nîzîk dabnawa
balhâm (xaj) la bəstwêkî saxt u hastama u ba bardêkêwa
gîrsâwatawa' awrî da-dəlî bar bə kulî bo (syâmand)î hastäwa.

- هیچیک نیامده اند که درد دل « خج » و « سیامند » را با هم چاره کنند .
 و اگر منم تنها بدست ایشان گرفتار شوم چقدر زشت و نا هنجار خواهد بود .
- ۶۰ - اینک یکی از برادران من آمده است . سر تا پا مبلح است و از چهره اش خشم و کین میبارد .
 اینک دو تن از برادرانم آمده اند - هر دو خنجرهای خود را تیز میکنند - و آمده اند تا مرا دستگیر کنند .
 اینک سه تن از برادرانم آمده اند ، همه با خود شمشیر دارند ، و می آیند که بجان من بیچاره بیفتند .
- اینک چهارتن از برادران من آمده اند - همه از دست من عصی و خشمگین اند و همچون دیوانگان در بی دستگیری منند .
 اینک پنج تن از برادران من آمده اند - همه از من مکدر و رنجیده خاطر اند و میخواهند مرا پاره پاره کنند .
 اینک شش تن از برادران من که بر اسب سوارند (آمده اند) - همه بسیار خشمگین و سر سنگین اند و میخواهند ، مثل گندم آسیا مرا خورد کنند .
 اینک هفت تن از برادرانم آمده اند - چکنم که بخت من (افتاده و) و چنین پیش آورده است زیرا کار جهان همه بیش آمد و اتفاق است .
- اینک هیجده تن از برادرانم می آیند - همه همراه اهل دبه هستند - همه تیر و کمان همراه خود دارند و (سرنوشت و) کار من مرگ و خون خواهد بود .
- ۶۱ - لیکن بخدا سوگند آنان که می آیند چه شاه باشند و چه وزیر چه جاسوس و خبرچین باشند چه پیغمبر و سفیر چه زن باشند و چه مرد ، چه با من بر سر مهر و صفا باشند و چه بر سر کین و عناد .
- ای « سیامند » جان و دلم ، تا نفسی در من باقی است ایشان نخواهند توانست که مرا از تو جدا کنند .
- ۶۲ - کوه نشینان و اقوام و خویشان « خج » نزدیک میشوند ، لیکن « خج » همچنان بر پرتگاهی سخت و خطر ناک و بر سر تخته سنگی جا گرفته و آتش غم و اندوه در دلش افروخته و (از حسرت « سیامند » آرام نمیگیرد .)

Ka köstânêkân dagalh bərákânî lēy zor nîzîk dabnawa ' (xaj) ba sarî xoy dâ-dadâ ' daykâta shîn u rhorho baw danga xosh u âgərinay tēy halh da kâtê; hamu xalhkakay ' wəshək dakā (māt dakât) ' u la jēy xoyân' rhədagrê' baw jūray (xaj) gāz dakât :⁽¹⁾

63 - Da blê göew la mən bê ; galî da hozê ' galî da xushkân' galî da bradarân ' galî da (Kərmānj-atê) ' galî sar-awêlhê .

Amən u (syāmand) ' canmān dəl̄h ba yakdî xosh bu' waku awê juta Kawî cîyāya ' Sona u Boray rubārî ka dax-ûlênawa ha-rawêlhê .

Shâyən ba xon bu la dēyānî nāweay ' la harîmî' la new kur-gal u kîzhānî da Hawâr u xêlhê .

Candmān ārazûy da-shîrən-shîrən da-kərdawa. awān shaw u rhozhānay la jê-zhwān-ān ka damān gorhêwa dasroka u hangustêlê .

64 - (Syāmand) a ; canda shox u shang buy ' hacî cāk bû kurta bālhâ' kalha-pîyāwê' rêt da-washāwa' tâzbî u tulhân' (rhaway da tâjî u xalhdîyân) caqlha-samā-yān la pêsh da-kərdêwa, kâtî êwārān ka dagarhâyawa la rhawê-rha' ba swārî da kəhelê .

65 - Jâ blê pāsh (syāmand) î lāwî da gurj u golhî pər bîr' u zhîrî wak āsəmānê .

Parêz u bəwêrî la göcn barza kewî da-zozānê .

Dəl̄hî daryāya ' lapî can barhalhāya ' la baxshānê .

Ba xudāy cə shā u cə mazn-î nadagayshtawa ' zîpk u shānî' awê shorh-a jəhêlhê .

(1) Bandî (62) parkaya ' halhbast u cərika nya ; «Gorānî-bêzh» ba qəsa daygêrhêtawa. A .

کوه نشینان با برادران « خجج » باو نزدیک تر میشوند . « خجج » بر سر خود میکوبد و بنای شیون و زاری میگذارد، و به آن صوت گرم و دلنشین و آتشین خود ترانه میخواند، و آنهمه مردم را از حیرت و تعجب سر جا خشک میکند و مرات و مبهوت نگاه میدارد. (۱)

باری « خجج » باز اینگونه فریاد بر می آورد :

۶۳ - بگوئید گوش بمن فرادهند ؛ ای کوه نشینان، (ای مردم ده نشین)، ای دسته‌های

خواهران و برادران ، ای « کرمانج » ها و ای گروه آزادگان

من و « سیامند » همچون دو کبک کوهساران روزگاری، چقدر دل بهم خوش داشتیم ، همچون دو مرغابی تر و ماده رود خانه که با هم آزاد و سرخوش میکردند ، با هم شاد و خرم بودیم ؛ در ولایت در دهات ، میان دختران و پسران ایلات و چادر نشین بخود می بالیدیم و (بخود افتخار میکردیم) .

چقدر آرزوهای خوش و شیرین (در دل می پروراندیم و) داشتیم ؛ در آن شب

و روزهایی که یکدیگر را در میعادگاهها میدیدیم ، دستمالها و انگشترهای خود را با هم عوض میکردیم .

۶۴ - آه ای « سیامند » تو چقدر شوخ و نیک اندام بودی ، خویبسا همه بتو

جوان کوتاه قامت شیر مرد برازنده بود .

هنگام عصر که سوار بر اسب، از شکار بر میگشتی، تازبها و توله سگهای شکاری

(غلدی‌ها) در جلو پای اسب رقص کنان باری میکردند ، تا چه اندازه بتومی آمد البته

(الحق شایسته هر مقام بزرگی بودی .) (جامع علوم انسانی)

۶۵ - آخر ، پس از « سیامند » ؛ آن جوان چست و چالاک . آن جوان خردمند

با آن فکر و طبع سرشار و بلند (آسمانی)، که استعداد و مردانگی و اراده و عزم

او چون کوه بلند بود و دلی به (بزرگی) دریا داشت و دستی گشاده در کرم و سخاوت

(که دیگران هرگز با او همسنگ نمیشدند) .

بخدا سوگند که هیچیک از پادشاهان و بزرگان از نظر شرافت و شخصیت بیای

آن جوان رشید نمیرسیدند ؟

Köen-la-barê xolh-wasarê ' law kâwla cəyânay ' xoy bocî bêlhê.

Awa mənîsh xo fərêhê dadam (syāmand)a gyân ba d-
ût-dâ dêmawa tâ zher parhay da-kêlê .

66 - (Syāmand)a gyân azîsh awa xo fərêhê dadam :

Sirəm shâxa bənəm tât u goma '

Hamu kas bəmka gowâzha u loma '

La cəyân(dən̄ya)ê u rhozhî hastânawê har î-toma .

67 - Köestânêkân dazanən ' (xaj)êsh sosa u âwrî xo -
shawîstî (syāmand)î ; gərtuyatî u xoy fərêhê dadâ ' wa bəstwê
halh-dagarhên tâ bî gərən ' xalbkaka ' brākânî hâwârî lê da
kan : « (xaj)ê' xo-halh-madêra' (syāmand)ət bo câ da-kayn-
awa . » (xaj) dazânê tâza (syāmand) kârî kərâwa ' nâ-zhî ...
dîsân gâa dakât .

68 - Hay dablê ... galî da-hozî galî da-brädar-än galî
da-xûshkân ' kîzhânî shangî da zozânê .

Aw kəcânay câw Galâwêzh u dast u pê ba bâzna u x-
ərxâlh u pər la Gəzhnîzhən .

La jwâna margê mən u (syāmand)î yâd bəkanawa ;
makan shîné ' fərmêskân dâ (halh) mawarênəu' hawâ u zû -
xâwê halh-marhezhən .

69 - Râspêr bê ' mənîsh la « Zâr-galhê » la tanîsht g-
orhî (syāmahd)a xoshawîstakam ' nâkamê-jwâna-margê ' bən-
êzhən .

Aw cîrhoka tâlh u shîrəna' basarhâtî dū jəhêlî nâkâma
bîgêrnawa bo mənâlhân bo kur u kəcânî da Kərmanj-atêy
bəbêzhən .

به « خج » بگوئید که تو ای سیاهپوش خاک بر سر شده زر این جهان کهنه
و خراب برای چه بمانی ؟

اینک من نیز خود را از پرتگاه بزیر می اندازم ، ای « سیامند » جان دلم ،
من نیز بدنبال تو تا زیر سنگ مزار می آیم .

۶۶ - ای « سیامند » دل و جان من ، اینک من نیز خود را بزیر می اندازم
(خود را پرت میکنم) . بالای سر من کوه است و زیر پایم صخرهای سنگ و گرداب
است . بگذار تا همه عالم مرا سر زنش و نکوهش کنند ، من در دنیا و قیامت تنها
برای تو خواهم بود .

۶۷ - کوه نشینان میدانند که آتش عشق و محبت « سیامند » بجان « خج »
افتاده و او نیز میخواهد خود را از بالای کوه پرتاب کند .

لذات همه دامنه را میگیرند و از کوه بالا میروند تا او را بگیرند مردم و برادران
« خج » همه فریاد بر می آورند و « خج » را صدا میزنند که : « ای امان ، خود را
پرت مکن ، ما « سیامند » را برای تو معالجه و خوب خواهیم کرد ! » ولی « خج »
میداند که کار « سیامند » از کار گذشته است و دیگر زنده نمی ماند فریاد بر می آورد
و بانگ میزند که : (۱)

۶۸ - هان بگوئید ای مردم (ده نشینان) ، ای برادران ، ای خواهران ، ایدختران
طناز و زیبای (بیلاق نشین) ، ای دختران ملوسی که چشمانی بزیبائی ستاره زهره دارید
و النگو و خلخال بدست و پای خود کرده اید .
از جوانمرگی من و « سیامند » یاد کنید و گریه و زاری مکنید و اشک از
دیدگان مبارید .

۶۹ - وصیت من این است که مرا نیز در محل زار - گهل (۲) در جوار قبر « سیامند »
محبوب . ناکام و جوانمرگ بخاک بسپارید .

این داستان تلخ و شیرین ، سرگذشت دو جوان ناکام است و شما آن را برای
کودکان و پسران و دختران « کرمانج » حکایت کنید .

(۱) بند (۶۷) نشر است و شعر نیست و خواننده آن را به آهنگ سخن گفتن نقل میکند
(۲) چنانکه یاد آور شدیم طبق وصیتهای ابن عاشق و معشوق را در « کیله سیبان - زار گهل »
بخاک سپردند و مزار « خج و سیامند » ناکام ، امروز هم ، زیارتگاه دختران آزاده کرمانج و جوانان
دلاور کرد است . ابویان

Aw dây u bâbânay' kəcyân bê-dəlh dakan' ba zorî ba-mêrdyân dadan. tâlhî aw hînga(rhaw-rhawa)nâ-la-bâr-ay bəcêzhən .

Aw kəcânay rû da kana gorhî dəlh-dêrê' pəgay ark u am-agî xoshawîstêkî pākəzhî u ahwâlâna ' dâ-bərhêzhən .

Da blên' xoshtər bəzhîtawa u rāwastāw bê dâbî barîzî xw-âz-bênî u kəc-ba-mêr-dâni Kərmānj-atê ba dəlhi kurh u kəcâ-na(shôênî dây u bâbâna) galê-galê hêzhâ u lamêzhən .

70 – Dîsân(xaj) gâz dakâ : jâ zhîyân bo cîya ? gîyân bo cîya ?!

Con belhên awatânê mâwa ! (xaj)î (syamand)îya .

Ba-xudây xudây pākî' ba yazdâni rhunâkî .

Sôend' ba jwânî u cākî; ba (to) rholhay âw u xākî .

Ba xoshawîstî u jwânê' ba marg u ba zhyânê

Ba rhozhî asəmânê ' ba âwa rhunkay kânê

Ba pîrî Kâmərhanî ' Lawo har tom xudâni

Ba Cākî Kaskawânê ' ba sûra ganəm u nânê

La mərni yâ la mâni, bezâni yâ nazâni'

Ba rhâsti u rhawâni ; (syâmand) gyâni gyânî .

Lâwo har tom xudânî, lawo h r tom xudâni (î = i)

Tâ mâwəm ba tamâtəm . Azish ba dût-dâ hâtəm .

71 – Bərayaki dê bigâtê (xaj) ba nêwî (syâmand)i xoy-hal-da-dêrê, u la hawâyawa gâz dakâ :(1)

72 - Ta mâwəm ba tamâtəm . Azish ba dût dâ hâtəm; dalêm : zhin u mærdənəm dagalh (syâmand)i shorha-swâri nabazi da (Kurdawâriya) .

<(Pâyân)>

Mahâbâd 25 Galâwêzh 1334 Ayûbiân . Kərmānj .

(1) Bandî (71) parkaya ' halbast u çerika nya ; «Gorâni-bêzh» ba qəsa daygêrhêtawa. A

تا پدران و مادرانی که دل دختران خود را می شکند و ایشان را بزور و برخلاف میل خود بشوهر میدهند تلخی این ماجرای اسف خیز و درد ناک را بچشند. تا دخترانیکه رو بیدان عشق و محبت می آورند بایه مهر و وفا و عشق و محبت پاک و بی آرایش بریزند .
 همه بگوئید زنده و استوار باد رسم و آئین « کرمانجی »؛ در مورد خواستگاری و بشوهر دادن دختران که بدلخواه و رضای پسران و دختران است و این رسمی است بسیار کهن و ارجمند و پسندیده (که از نیاکان برای ما بیادگار مانده است)
 ۷۰ - باز « خج » بانگ بر می آورد که : اکنون دیگر زندگی بچکار می آید و جان چه سودی دارد ؟

چطور بگویند این که مانده است همان « خج » « سیامند » است .

سوگند بخدای پاک ، سوگند به یزدان روشنائی

سوگند بجوانی و به نیکی ، سوگند (بتو) که فرزند آب و خاکی

سوگند بعشق و جوانی ، سوگند بمرگ و زندگانی

سوگند بخورشید آسمان ، سوگند به آب زلال چشمه ساران

سوگند به پیر کامرانی ، ای جوان جز تو مرا خدائی نیست

سوگند به چاک (۱) کسکوان ، سوگند بگندم سرخ و سوگند بنان

که در مرگ و زندگانی ، چه تو بدانی و چه ندانی

بدرستی و براستی ، ای « سیامند » جان جانم

جز تو ای جوان مرا خدائی نیست ، جز تو ای جوان مرا خدائی نیست

من تا زنده ام بامید و آرزوی تو ام ، اینک من نیز بدنبال تو آمدم .

۷۱ - یکی از برادران « خج » نزدیکتر میشود که او را بگیرد ولی « خج »

بنام « سیامند » خود را از برتگاه بزیر می اندازد و در هنگامیکه در هوا فرود

میآید فریاد بر می آورد که : (۴)

۷۲ - من تا زنده ام بامید و آرزوی تو ام ، و اینک من نیز بدنبال تو آمدم

میگویم : زندگی و مرگ من با « سیامند » چابک سوار شکست ناپذیر کردستان

است و بس (۴)

❖ پایان ❖

(۱) چاک : زیارتگاه ، امامزاده - م ق (ازالفتات و تذکار دانشمند محترم آقای محمد قاضی سیاسگزار و امیدوارم که رعایت نظر ایشان تامین شده باشد) . (۲) بند (۷۱) باز شراست
 (۳) رجوع کنید « فرهنگ کردی » کرمانج فصل ۴ بخش متون کردی . ابویان